

مرکز تحقیقات حوزهٔ علمیهٔ نجف‌آباد

دیوان قدریّه

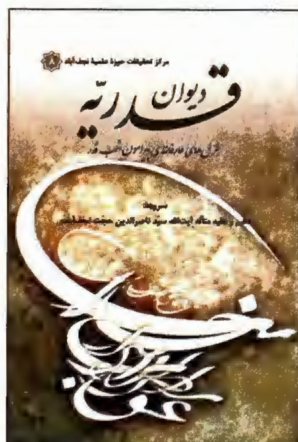
غزل‌های عارفانه‌ای پیرامون شب قدر

سرودهٔ:

حکیم و فقیه متألّه آیت‌الله سیّد ناصرالدین حجّت نجف‌آبادی



«میراث دانشمندان نجف‌آباد» مجموعه رساله‌های گرانسنگ فرهیختگان و فرزانگان نجف‌آباد است که در پژوهش و تحقیقی نو به مدد حضرت سبحان و به همت مرکز تحقیقات حوزهٔ علمیهٔ نجف‌آباد به ارباب معرفت تقدیم می‌گردد. رسالهٔ حاضر اولین دفتر از این گنجینهٔ فرهنگی و مجموعهٔ بیش از چهل غزل عارفانه و شورانگیز پیرامون شب نورانی قدر است که به دلیل زیبایی و حُسن سلیقه و لطافت سرایندهٔ آن، آیت‌الله سیدناصرالدین حجت نجف‌آبادی و نیز طراوت اشعار در این مجموعهٔ میراث آمده است.





۰۳۳۱-۲۶۱۸۵۸۳ ۲۶۲۶۶۶۹
۰۹۱۳۳۳۳۵۳۱۲



بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز تحقیقات حوزهٔ علمیهٔ نجف‌آباد 

میراث دانشمندان نجف‌آباد

۱

دیوان قدریه

غزل‌های عارفانه‌ای پیرامون شب قدر

سرودهٔ

حکیم و فقیه متألّه آیت الله

سیّد ناصرالدین حجّت نجف‌آبادی (قدّس سرّه)

سرشناسه	:	نورمحمّدی، محمّد جواد
عنوان و نام پدیدآور	:	دیوان قدریّه / حکیم و فقیه متألّه آیت‌الله سید ناصرالدین حجت نجف‌آبادی، تصحیح و تحقیق محمد جواد نورمحمّدی؛ [برای] مرکز تحقیقات حوزهٔ علمیهٔ نجف‌آباد
مشخصات نشر	:	اصفهان: انصارالامام المنتظر (عج)، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری	:	۱۰۸ ص
فروست	:	مرکز تحقیقات حوزه علمیه نجف‌آباد
شابک	:	۱۲۰۰۰ ریال: 978_600_90426_7_8 :ISBN
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
موضوع	:	دیوان اشعار ـ شعر عارفانه
موضوع	:	مجتهدان و علما ـ سرگذشت‌نامه
شناسه افزوده	:	نورمحمّدی، محمّدجواد، ۱۳۳۷ ـ
شناسه افزوده	:	حوزهٔ علمیّهٔ نجف‌آباد مرکز تحقیقات.
رده بندی دیویی	:	

شناسنامهٔ کتاب

نام کتاب	:	دیوان قدریّه غزل‌های عارفانه‌ای پیرامون شب قدر
مؤلف	:	حکیم و فقیه متألّه آیت‌الله سید ناصرالدین حجت نجف‌آبادی
تصحیح و تحقیق	:	محمّد جواد نورمحمّدی
ناشر	:	انتشارات انصار الامام المنتظر (عج)
شمارگان	:	۱۵۰۰ نسخه
نوبت چاپ	:	اول تابستان ۱۳۸۷
قیمت	:	۱۲۰۰ تومان
شابک	:	۹۷۸ـ۶۰۰ـ۹۰۴۲۶ـ۷ـ۸ :ISBN

آدرس: نجف‌آباد، خیابان منتظری شمالی، جنب حوزه علمیه جامعة الامام المنتظر (عج)

تلفن ثابت: ۲۶۱۸۵۸۳-۰۳۳۱ همراه: ۰۹۱۳۳۳۳۵۳۱۲

فهرست

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ

مقدّمه

آنچه در این رسالهٔ ذی قیمت به محضر بزرگان ادب و معرفت ارائه می‌گردد غزلیات شورانگیز و فرح بخش حکیمِ عارف مسلك و شاعرِ فقیه آیت‌الله حاج سید ناصرالدین حجت نجف‌آبادی می‌باشد که به خامهٔ قلم آن سیّد بزرگوار در مقاطع مختلف زندگی پربرکتشان رنگ حیات گرفته و سروده شده است. زیبایی این سروده‌ها در آن است که شاعر وارستهٔ آن، این اشعار را پیرامون شب‌های نورانی قدر و همه را نیز در شب‌های قدر سروده است و همین خصیصه بر غنا و ثروتمندی آن افزوده است. گو اینکه فضای معطّر و معنوی نزول ملائکه بر قلب مبارك حضرت ولی عصر علیه السلام در ذائقهٔ این سلالهٔ اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز اثر کرده و از آسمان قلب ایشان بر قلم مبارکشان جاری گردیده است.

این اشعار در شناخت ابعاد معنوی آیت‌الله ناصرالدین حجت نجف‌آبادی اهمیّت ویژه‌ای دارد و شایسته بود به صورت مناسب به آن پرداخته شود. مشرب عرفانی آن بزرگوار در این غزلیات ظهور و بروزی ویژه دارد و غلبهٔ حالات معنوی در سرودن آن و ریختن مضامین بلند معرفتی در غالب غزلیات تأثیری فراوان داشته است. به تعبیری دیگر انسان در متن این اشعار عصارهٔ سیر و سلوک عارفان و فیلسوفان متأله شیعه را ذوق می‌کند و درس معرفت و توحید در محضر آخوند کاشی را از زبان این شاگرد شیرین سخنش می‌آموزد. از آیات و روایات برداشت‌های توحیدی لطیفی نموده و در غزل‌های شورانگیزش از کلام وحی و مظاهر ﴿مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ﴾[1] ـ که درود خدای بزرگ بر آنان باد ـ به شایستگی فیض برده است. در اینجا لازم است برای مشخص شدن ارزش این مجموعه به آن بپردازیم.

در غزل چهاردهم می‌فرماید:

از فراز کوه عقل آیی چو اندر دشت روح

هر طرف «جناتُ تَجري تَحْتِهَا الانهار» هست

در غزل نوزدهم می‌فرماید:

در هوای مژدهٔ «اَحْبَبْتُهُ» دل دادگان

جدّ و جهد امشب پی قرب نوافل می‌کنند

۱ـ سورهٔ مبارکهٔ نجم / آیهٔ ۳.

در غزل سی و سوم می‌فرماید:

ســوخت جــانِ ســیدِ نــاصر ز نــارِ «لا اله»

تــا دمــید از مشــرق دل نــور «الا الله» عشــق

در غزل سی و چهارم می‌فرماید:

عشق بگزین ای بلند اختر که فـرّ عشـق بـرد

با پر هــمت مــحمّد را بــه ﴿أوْ اَدْنــیٰ﴾ عشــق

﴿لاتخف اِنّي اَنَــا الله﴾ نشــنود مــوسای جــان

خلع نــعلین تــعلّق گــر نکــرد از پــای عشــق

همچنین در غزل سی و هفتم می‌فرماید:

مصقل «لا» را به قــوّت آن قــدر بــر دل زنــم

تـــا کـــه دل را مســـتعدّ جـــلوهٔ «الّا» کـنم

طور قلبم چــون شــود از نــور «الّا» مــنصدع

بی‌خود از ﴿انّا﴾ شوم تــأویل ﴿انــزلنا﴾ کــنم

باری از این گوهرها و برداشت‌های لطیف معرفتی در غزلیات و دیگر اشعار ایشان کم نیست و نشان از منزلت آن سیّد بزرگوار دارد. حال که عنان قلم گسیخته شد و سمند سخن به عرصه فضائل نورانی سـلالة السـادات حضرت سیّد ناصرالدین حجت نجف‌آبادی بار یافت، کلام را با ابـیاتی از غزل چهلم که معارفی بلند از توحید حضرت سبحان را در بردارد، به پایان

می‌بریم. از سخن و سرودهٔ شاعر معرفت کیش در این غزل به دست می‌آید که وی در حالی از مشاهدات قرار می‌گرفته و از عوالم غیبی اسراری را به عیان شهود می‌کرده است و او همهٔ این حقایق را در زمان حیاتش کتمان کرده است و پس از رحلتش با جمع آوری برگ نوشته‌هایش این اثر نورانی به دست ما رسیده است. اکنون چند بیتی از این غزل را بـه گـوش جـان می‌شنویم و به زبان حقیقت واگویه می‌کنیم:

هـــر زمـــان مـــی‌آیدم اشکـال غـیبی در نـظر
رنگ رنگ و گونه گون، ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾
طوطی جان در قفس گاهی به بـالا گـه بـه زیـر
می‌پرد «هوهو» کنان «و النّاس حـولی غـافلون»
گاه بـهرم مـی‌کند ز ﴿انّـا﴾ و ﴿انـزلناه﴾ شـرح
وز جنون خواهـد کـند تـوضیح بـطنی از بـطون
گـوید آن روزی کـه بُـد ایـام، در آن روز شب
و آن شبی بدتار و روشن تو نمی‌دانی کـه چـون
بـــد کـــتاب الله یکســـر جـــمع در حـرف الف
و آن الف هـــم بـود نـاپیدا و مسـتور از عـیون
همزه ظاهر گشت و شـد بـهر الف نـایب مـناب
هـــمچنین قـــائم مـــقام او است در کـل قـرون
نـــقطه آمـــد در تـــنزّل وز پـــی قـوس نـزول
رسم قـوسی کـرد و نـام قـوس او گـردید نـون

همزه شد مکسور و آنگه سوی نون آورد رو
چون قلم در جنبش و نون چون دواتی در سکون
نون ساکن شد مشدّد تا گشاید سر به فتح
تا به فتح سر دهد مدّ مداد از دل برون
فتحه چون اشباع شد ز اشباع ظاهر شد الف
برد نون را فتحه بالا تا الف شده رهنمون
با الف چون متصل شد نون به اوج خود رسید
لفظ ﴿انا﴾ تا به این جا آمد از این‌ها برون

دیوان قدریّه در سال ۱۳۳۵ ش در اصفهان در ضمن مجموعهٔ اشعار حکیم حاج آقا ناصرالدین حجت به همت برادرزاده آن جناب حضرت حجةالاسلام حاج سیّد حسن حجتی[۱] عرضه شده است و الحق باید گفت

۱ـ حجةالاسلام حاج سید حسن حجتی فرزند سید مصطفی بن سید هاشم است. با کمال تأسف دربارهٔ حالات و زندگی ایشان اطلاعات چندانی نداریم و آنچه از ایشان می‌دانیم پراکنده‌هایی است که در اینجا می‌آوریم.
الف) در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله شیخ احمد حججی نسخه شماره ۱۳۸ که ترجمهٔ شرح انموذج است را به ایشان نسبت داده است و آورده: «به خط مالک این نسخه در صفحهٔ عنوان آمده است: «من تصنیفات اضعف العباد سید حسن الحسینی نجف‌آبادی فی ۲۸ شهر جمادی الاولی ۱۳۶۱»؟» این نسخه در ۲۶۵ برگ است که دو برگ پایانی آن نیز فهرست کتابخانه مرحوم سید حسن حجتی است و در آن ۱۲۶ عنوان کتاب چاپی فهرست شده است؛ (فهرست ←

سعی و همتشان مشکور باد. اما آن چاپ با همهٔ سعی و تلاشی که شده ـ و برای آن روز البته ارزشمند بوده ـ غلط‌های زیادی پیدا کرده است و چون برگ نوشته‌های اشعار نیز موجود نیست چاپ تصحیح شدهٔ آن را در حال حاضر در عرصه احیاء تراث ضروری می‌نماید.

در این تحقیق گذشته از اصلاح اشکال‌های اشعار و انجام حروف نگاری جدید، دو کار اساسی دربارهٔ این رساله انجام داده‌ایم: اوّل؛ شرح حال آن بزرگوار را در ابتدای رساله آورده و سعی کرده‌ایم ابعاد شخصیتی ایشان را تا حد امکان روشن نماییم.

← نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی، ابوالفضل حافظیان، ص ۲۰۶.
ب) از آنجا که مرحوم آیت‌الله سید ناصرالدین حجت فرزند ذکور نداشته‌اند ایشان وصی عموی خود بوده‌اند درباره کتابخانهٔ ایشان و در وقف‌نامه‌های اوّل همه کتابهای حاج آقا ناصر حجت ایشان متولی کار کتابها بوده‌اند.
ج) نسخه شماره ۹۶ خطی که شرخ معلّقات سبع ابو عبدالله حسین ابن احمر زوزنی است به وسیله ایشان کتابت و استنساخ گردیده است؛ (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی، ابوالفضل حافظیان، ص ۱۴۸ ـ ۱۴۹.
د) در نسخه شماره ۱۲۰ که اربعین شیخ بهائی است در نسخه‌شناسی آمده است: سید حسن بن سید مصطفی بن سید هاشم حسینی بنا داشته ترجمه و شرحی بر لغات مشکل اربعین شیخ بهائی بنویسد چند سطر در این باره در آغاز نسخه نوشته است؛ (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی، ابوالفضل حافظیان، ص ۱۷۴.

دوّم؛ آیات و روایاتی را که مؤلف بزرگوار در متن به آنها استناد کرده و یا اشاره فرموده‌اند در پاورقی توضیح داده و منابع آن را بیاوریم. علاوه بر این برخی لغات و اصطلاحات ادبی و عرفانی اشعار را در حد مجال این رساله توضیح داده‌ایم.

این توضیح را در اینجا اضافه کنم: بخشی از غزل‌ها از سوی سرایندهٔ بزرگوار آن مشخص شده است که در چه شبی از شبهای قدر سروده شده است و بخشی دیگر را فقط می‌دانیم سرودهٔ شب قدر است. این توضیح را در ابتدای هر غزل آورده‌ایم.

این رساله پیش از این در دفتر چهارم مجموعهٔ ارزشمند «میراث حوزهٔ اصفهان» به چاپ رسیده بود و پس از آن با اضافات و نویافته‌هایی تکمیل شده و به صورت مستقل آمادهٔ چاپ گردید. از سرور مکرّم حضرت حجةالاسلام سجادی مسئول محترم مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزهٔ علمیه اصفهان که موافقت فرمودند این رسالهٔ زیبا به صورت مستقل در مجموعهٔ میراث دانشمندان نجف‌آباد عرضه شود، سپاسگزارم.

خواهش کمترین از اهل ادب و توجه این است که اگر قصور و تقصیری در تصحیح این رساله انجام گرفته تذکّر دهند و اگر پیشنهادی در تکمیل آن یا توضیح بیشتری در نظر مبارکشان دارند برای ما ارسال دارند. از همهٔ

کسانی که ما را مورد لطف خویش قرار می‌دهند پیشاپیش سپاسگزارم. همچنین از همهٔ کسانی که نظرِ تشویق و همکاری و مساعدتشان به این رساله رنگ حیات بخشیده، تقدیر و تشکر می‌کنم. خداوند را به پاس این توفیق سپاس می‌گویم و از درگاه احدیتش توفیق معرفت و عاقبت به خیری خواستارم.

والسلام

محمّدجواد نورمحمدی

جمعه ۲۹ ذی‌الحجّه ۱۴۲۷



شرح حالات و زندگی
حکیم و فقیه متألّه آیت الله
سیّد ناصرالدین حجّت نجف‌آبادی (قدّس سرّه)



آیت‌الله سیّد ناصرالدین حجّت نجف‌آبادی

حکیم متألّه و وارسته حضرت آیت‌الله حاج سیّد ناصرالدین حجّت حسینی نجف‌آبادی از شخصیت‌های بلند منزلت نجف‌آباد است. حیات این فرزانهٔ آسمان علم و معرفت متأسفانه در جایی به صورت مناسب نگارش نشده است و به همین جهت ما در این مقال در حد امکان به بررسی و تحقیق ابعاد شخصیتی ایشان می‌پردازیم.

والد حکیم

نام آن جناب بنابر آنچه خود در اوّل کتاب «خلیجة المقال» از کتاب‌های کتابخانهٔ شخصی‌اش نگاشته، سیّد ناصرالدین حسینی فرزند سیّد هاشم فرزند سیّد حسین نجف‌آبادی مشهور به حسین‌آبادی است. پدرش آقا سیّد هاشم حسینی نجف‌آبادی نیز از علمای این دیار بوده است از تحصیلات وی و استادانش بی اطلاع هستیم و بر ما معلوم نیست که

روزگار چگونه گذرانده است. امّا این را می‌دانیم که به دستور مرحوم سید اسدالله بیدآبادی فرزند سیدِ شفتی به روستای اشترجان[۱] در لنجان اصفهان رفته و مشغول تبلیغ و ترویج احکام دین گردیده است.

مرحوم سیدهاشم حسینی آثارالاصفی را که تفسیر سوره جمعه است در اشترجان نوشته و به آصف‌الدوله هدیه کرده است و از نام‌گذاری اثر نیز این خصیصه معلوم می‌شود.

از این نکته‌ی زندگی ایشان می‌توان استفاده کرد که جناب آقای سیدهاشم حسینی رحمه‌الله در نزد مرحوم حاج سیداسدالله بیدآبادی فرزند بزرگوار سید شفتی شناخته شده بوده است و با حضرت حاج شیخ اسدالله ارتباطی داشته‌اند البته مقدار ارتباط و اعتبار وی به محضر حاج سید اسدالله بیدآبادی متأسفانه در جایی نیامده است.

مهاجرت وی به لنجان به درخواست آصف‌الدوله از مرحوم سید اسدالله

۱ـ اشترجان (اشترگان) جزء منطقه لنجان که تا شهر اصفهان ۳۶ کیلومتر و تا پیربکران ۱۲ کیلومتر فاصله دارد، واقع گردیده است و وجه تسمیه آن گویا این بوده که در آنجا اشتر زیاد بوده است و لذا آنجا را اشترگان یعنی جائی که اشتر زیاد دارد و سپس در زمان تسلط اعراب بر اصفهان معرب گردیده و اشترجان گفته‌اند و یا اینکه در لهجهٔ قدیم اصفهان جیم و کاف فارسی شبیه یکدیگر تلفظ می‌شده است.(آثار ملی اصفهان / ص ۸۲۲، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی تهران، ۱۳۵۲، انجمن آثار ملی).

صورت پذیرفته است، چرا که آصف‌الدوله می‌خواسته است در روستاهای ملکی وی کسی عهده‌دار مسائل دینی باشد.[۱]

در کتابخانه آیت‌الله حججی دو نسخهٔ خطی به شماره ۱۱۹ (مجموعه فقهی ـ کلامی) و ۱۴۱ (جمال الاسبوع سید بن طاووس) که در آن یادداشت تملک آقا سید هاشم موجود است، نگهداری می‌شود. تاریخ تملک نسخه جمال الاسبوع ربیع‌الاول ۱۲۷۲ می‌باشد.

تألیفات آقا سیدهاشم

خوشبختانه از پدر گرامی آیت‌الله سیدناصرالدین حجت نجف‌آبادی آثار ارزشمندی بجای مانده است که دست یافتن به اطلاعات آن را رهین همت محقق دقیق جناب حاج شیخ ابوالفضل حافظیان هستیم. ایشان در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی این آثار رامعرفی کرده‌اند که ما در اینجا به همان معرفی می‌پردازیم.

۱ـ آثارالاصفی؛

چنانچه گفتیم این اثر تفسیر سوره‌ی مبارکه جمعه است که برای هدیه به آصف‌الدوله در ۱۲۸۹ ق به نگارش درآمده است. وی این تفسیر را در یک مقدمه و دوازده باب تنظیم کرده است.

۱ـ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی؛ ابوالفضل حافظیان؛ ص ۱۹۳.

این اثر در ۱۰۸ برگ در ابعاد ۱۱×۱۸ سانتی‌متر در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه‌ی آیت‌الله حججی نجف‌آباد به شماره ۱۲۸ نگهداری می‌شود.

من شهر من شهور سنة ۱۲۸۹

من الهجرة النبویة علی هاجرها الف الف سلام وتحیة

تمت تمت تمت

تمت تمت

تمت

فهرست ابواب کتاب مستطاب مسمی به شافی الاصفی

مقدمه در معنی سوره و وجه تسمیه جمعه

واحادیث در فضیلت روز جمعه ونهی از

کارهای دنیوی در جمعه وبشارت ابی عبدالله

در روز جمعه مجلس اول در معنی بسم الله

ومعنی رحمن ورحیم واحادیث در فضیلت بسم

له ونزول بسم الله بر هر یک از انبیاء و

ابتداء به بسم الله در هر کار وکلام

امیرالمؤمنین بسم الله نور بالله حرف ... الکعبه

۲ـ تحفةالشریعة للوصول الی الوسیلة

این اثر تفسیری فارسی از سوره‌ی مبارکه‌ی حدید است که مؤلف آن را در یک مقدمه و ۲۹مجلس و یک خاتمه برای تقدیم به حجةالاسلام شیخ محمدباقر شفتی اعلم علمای زمان نگاشته است. شروع تألیف اثر در غرّه‌ی رجب۱۲۹۲ و اتمام تألیف آن در اواخر محرم۱۲۹۳ بوده است. مؤلف در پایان هر مجلس اشعاری در سوگواری سیدالشهداء خطاب به حجةالاسلام شیخ محمدباقر شفتی آورده است. نسخه این اثر در کتابخانه آیت‌الله حججی به شماره ۱۲۹ نگهداری می‌شود. تحفةالشریعة که به احتمال زیاد به خط مؤلف می‌باشد در ۲۱۲ برگ در ابعاد ۱۵×۲۲ سانتی‌متر می‌باشد که به وسیله آیت‌الله سیدناصرالدین حجت بر اهالی نجف‌آباد وقف گردیده است.

هذا الکتاب المستطاب المسمی بتحفة الشریعة [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انی احمدک علی ما علمت من البیان والهمت من التبیان

کما احمدک علی ما اسبغت من العطاء واعوذ بک من شر الشیطان و

وساوسه [illegible] الی الرشاد

وسلمنا خاضعا مع الحق ولسانا ذاکرا بالصدق ونطقا مؤیدا [illegible]

والصلوة والسلام علی سید البشر والشفیع فی المحشر الذی اعلی

درجته فی اعلا علیین ووصفه فی کتابک المبین فقلت و

قولک الحق وانت اصدق الصادقین وما ارسلناک الا رحمة

انجامِ «هدیة الملوک» به خط مؤلف (ش ۱۰۰)

۳ـ اعلام الفقهاء؛

از این آثار و با تأسف گزارشی نداریم جز آنچه در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی آمده است که مرحوم آقا سیدهاشم حسینی در آثارالاصفی[۱] و هدیةالملوک[۲] که از تألیفات اوست از آن نام برده است.

۴ـ کنزالعرفان فی تفسیرالقرآن؛

این اثر را نیز نسخه‌ای از آن نمی‌شناسیم و ایشان در آثارالاصفی از آن یاد کرده است.

۵ـ هدیةالملوک؛

این اثر تفسیر سوره‌ی الرحمن است به صورت مجلس ـ مجلس آماده گردیده است. مؤلف این اثر را به نام ظل‌السلطان شروع کرده و به نام ناصرالدین شاه به پایان می‌رساند و در آن از مجتهد زمان جناب سید اسدالله بیدآبادی فرزند حجةالاسلام شفتی به عظمت یاد می‌کند. مؤلف در ۲۶صفر ۱۲۸۵ به پایان رسانده است هدیةالملوک در ۱۰۲ برگ در ابعاد ۱۱×۱۸ سانتی‌متر به خط مؤلف در گنجینه‌ی نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی به شماره ۱۰۰ نگهداری می‌شود.

۱ـ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی، ص ۱۹۵.

۲ـ همان، ص ۱۵۳.

۶ـ کنزالمعارف؛

از آن در هدیةالملوک نام برده است و تا کنون نسخه‌ای از آن شناسایی نشده است و ما از چند و چون آن اطلاعی نداریم.

۷ـ مجمع الحجج در فقه؛

از این اثر در آثارالاصفی یادکرده و نسخه‌ای از آن سراغ نداریم و به تبع اطلاعاتی نیز.

تولد و حیات علمی

حکیم سیّد ناصرالدین حجّت نجف‌آبادی بنابه تصریح خویش در نامه‌ای[1] در سیزدهم رجب سال ۱۲۹۷ قمری مطابق سال ۱۲۵۷ شمسی[2] پا به عرصهٔ خاك نهاد.

آن جناب در نجف‌آباد رشد کرد و پس از آن وارد حوزهٔ تحصیل علم و معرفت و تلاش گردید. پدر، اولین استاد زندگی‌اش شد و هم چنانکه ادب را از او فراگرفت، خواندن و نوشتن و نیز مقدمات علوم اسلامی را در محضرش آموخت. وی پس از این مقدار تحصیلات راهی حوزه باشکوه اصفهان گردید و علوم اسلامی را در آن‌جا پی گرفت. حوزهٔ آن روز اصفهان جوشش و رونق فراوانی داشت و انسان‌های والایی در آن مشغول تحصیل

۱ـ کپی این نامه نزد نگارنده موجود است.

۲ـ آیت‌الله مرعشی در حاشیهٔ خود بر تذکرةالقبور علّامه گزی تاریخ تولّد ایشان را سال ۱۳۵۸ ذکر کرده که بنابر نقل مستند داخل متن، نادرست است.

و تکمیل مراتب انسانیّت بودند. ایشان در حوزهٔ اصفهان پس از گذراندن ایّامی به درس آقا سیّد محمدباقر درچه‌ای[1] و آخوندکاشی[2] حاضر شد[3]

۱ـ آیت‌الله محمدباقر درچه‌ای از اکابر علما و مجتهدین و اعاظم فقها و مدرسین اصفهان است. وی در سال ۱۲۶۴ قمری متولد شد و عمدهٔ تحصیلاتش را در اصفهان از محضر آقا میرزا محمدباقر چهارسوقی و میرزا محمدحسن نجفی و میرزا ابوالمعالی کلباسی بهره برد. ایشان در نجف اشرف نیز نزد میرزا محمدحسن شیرازی و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و حاج سید حسین کوه‌کمره‌ای به شاگردی نشست و از محضر استادان حوزهٔ نجف فیض برد. وی پس از فوت مرجع شیعه آیت‌الله سید اسماعیل صدر در نقاط مختلفی از ایران مرجعیت یافت. استاد جلال‌الدین همایی در وصف آن بزرگمرد فرموده است: آن بزرگمرد در علم و ورع و تقوا آیتی بود عظیم، به حقیقت جانشین پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین بود. در حوزهٔ درسش فقها و مراجع بزرگی تربیت یافته‌اند. آیت‌الله بروجردی می‌فرمودند: شاگردان آقا سید محمدباقر درچه‌ای در هر حوزه‌ای که بودند چشم و چراغ آن حوزه بوده و می‌درخشیدند و معلوم بود که این روحانی ملا و باسواد شاگرد آقای درچه‌ای بوده است. از آیت‌الله درچه‌ای آثار علمی چندی بر جای مانده که از آن جمله دورهٔ فقه و اصول، حاشیه بر متاجر، حاشیه بر مناسک، رساله‌ای در جبر و تفویض و حاشیه بر اصول دین شیخ جعفر شوشتری می‌باشد.

آن جناب در شب ۲۸ ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۲ در حمام در درچهٔ اصفهان به صورت مشکوکی رحلت کرد. شرح حال آن فقیه پارسا در دو کتاب مستقل با عنوان «ستاره‌ای از شرق» و «قصه‌های خواندنی از چهره‌ای ماندنی» هر دو به قلم سید تقی درچه‌ای (موسوی) چاپ شده است.

←

و از خرمن پرفیض آنان بهره‌های فراوان بـرد و جـانش را بـه زلال عـلم و معرفت آرامش بخشید.

پس از آن به قم و مشهد مهاجرت کرد و در هر یك از این دو شهر مدتی ماند و از سرآمدان حوزه‌های قم و مشهد بهره‌مند گـردید. وی پس از آن راهـی حـوزهٔ بـزرگ فـقاهتی شـیعه؛ نـجف‌اشـرف؛ گـردید و در جـوار مولی‌الموحدین علی‌علیه‌السلام با اسـتمداد از روحـانیّت آن مکـان مـقدّس بـه تحصیل و تکمیل مراتب علمی و معنوی پرداخت.[۱] آن جناب پس از آن که از اساتید حوزه‌های مختلف استفاده کرد، به نجف‌آباد بازگشت و در ارشاد خلق دامن همّت به کمر زد. مورّخان دربارهٔ زمان سکونت وی در نجف‌آباد

→ ۲ـ حکیم عارف و فیلسوف متأله آخوند ملّا محمّد کاشانی معروف به آخوند کاشی از اعاظم حکما و عرفای اصفهان بوده و حالات معنوی خاصی داشته است شرح حال او به طور مستقل چاپ نشده است اما حکایت‌ها و مطالب مـختصر و مفیدی از حیات علمی و معنوی ایشان در کتب تراجم نقل شده است. از جمله بنگرید به: زندگانی حکیم جهانگیرخان قشقایی به خصوص ص ۵۴ ـ ۵۶؛ رجال و مشاهیر اصفهان (الاصفهان)، سید علی جناب، تـصحیح رضـوان پـورعصار، ص ۴۲۷ ـ ۴۲۸، نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان؛ دانشـمندان و بزرگان اصفهان، سیّد مصلح‌الدین مهدوی، تصحیح و اضافات رحیم قـاسمی، محمّدرضا نیلفروشان، ج ۱، ص ۳۵ ـ ۳۶.

۳ـ تاریخ حکما و عرفای متأخر بر صدر المتألهین، منوچهر صدوقی «سها»، ص ۸۲

۱ـ برخی از این نکات از مضامین و مطالب دیوان اشعار آن جناب بدست آمده است.

نکته‌ای برای ما بازگو نکرده‌اند و متأسفانه از تحولات دوران تحصیل و چرایی مهاجرت ایشان بهٔ حوزه‌های مختلف نیز اطلاعی در دست نیست.

در نوشته‌ای که آن را در میان کتاب‌های کتابخانه‌اش یافته‌ایم دربارهٔ تحصیلات و مدارج علمی خویش مدارکی را آورده‌اند. این نوشته نامه‌ای است که گویا در پی درخواست شرح حالی توسط یکی از مراکز اصفهان قلمی شده‌است.

ایشان در متن دست نوشته چنین مرقوم فرموده‌اند:

«حضرت مدیر محترم دفتر کانون شعراء............ دام عُلاه

کارت شماره $\frac{۴۴۵/۴}{۱۶/۲/۴}$ که به نام این جانب مرقوم فرموده بودید روز ۱۶/۲/۱۱ عزّ وصول بخشید و برای آنکه تنیده‌های فکر قاصر این جانب را قابل درج در عداد کلمات سنجیده دانشمندان و ادباء عصر دانستید خداوند را سپاس گفتم و از حضرتت کمال تشکر را دارم. فعلاً عکس موجود بهتر از آن نداشتم که نصّاً تقدیم داشتم. اسم این جانب هم سید ناصرالدین و نام فامیلی حجت و اسم پدرم مرحوم آقا سید هاشم و تاریخ تولدم روز سیزدهم رجب از سنهٔ یکهزار و دویست و نود و هفت هجری قمری مطابق با ۱۲۵۸ شمسی و محل تولدم در نجف‌آباد اصفهان بوده. تا اینجا آنچه راکه خواسته بودید عرض شد و اگر چه (تعریف خود را کردن همان است که گفته‌اند) ولی اگر برای ترجمهٔ حالم اطلاع بیش‌تری لازم باشد، به چشم غیر، حال خود را دیده و باکمال انفعال عرض می‌کنم که این بنده در اکثر علوم شرعیّه و عقلیّه و قدیمه و جدیده دست انداخته و به قدر

خود سهمی اندوخته‌ام و در حکمت و شرعیات و طب و غیره اجازه‌ها داشته و پا از مقام تقلید بالاتر گذاشته‌ام و کتاب «حجةالبالغه» که در جواب نبیل‌زادهٔ بهایی نوشته‌ام و به طبع رسیده یك درجه معلومات این بنده را معرفی می‌نماید. آه آه که از نوشتن این چند جمله خجل و نادم شدم واز... افتادم ولیکن حالا دیگر چه کنم نوشته شد شرمنده فرض فرموده و عفو فرمایید. در کارت پستالی که مرقوم فرموده بودید، این جمله بود: (در تعقیب معروضهٔ سابق باز هم تصریع می‌دهد) لازم دانستم عرض کنم که تاکنون رقیمه‌ای از حضرتت به دست بنده نرسیده و به این سبب کمال یاس حاصل شده بود که نه تنها اشعار بنده مورد توجه نشده بلکه معروضه‌ام را هم قابل جواب ندانسته‌اند. ارادتمند و دعاگویت ناصرالدین حجت الحسینی. البته پس از خارج شدن کتاب اسرار خلقت از طبع برای بنده هم می‌فرستید و هزینه مقدر را تقدیم می‌نمایم. ناصرالدین حجت الحسینی.

این نامه در حالی که اطلاعات گرانبهایی را دربارهٔ زوایای پنهان زندگی این حکیم فرزانه در بر دارد، نمایی از عظمت روحی و ابعاد اخلاقی و صفای ضمیر آن حکیم را نیز نشان می‌دهد. متأسفانه از اجازاتی که در این نامه آمده است نیز اطلاعی نداریم و اگر به دست می‌آمد بسیار گرانبها و ذی‌قیمت و روشنگر بود. بنده چنین حدس می‌زنم اگر هم اکنون نیز تحقیقات میدانی مناسبی در زادگاهش نجف‌آباد شروع شود باز ممکن است بخشی از زوایای تاریك زندگی ایشان روشن گردد.

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت مدیر محترم دفتر کانون شعراء دام [illegible] العالی

کارت شماره ۲۲۵/۳ ب ۱۱/۲/۲۴ که بنام این جانب مرقوم فرموده بودید
روز ۱۶/۲/۱۱ عز وصول بخشید و برای انجمن تشیید ملک [illegible]
شعرای [illegible] را قابل درج در عداد [illegible] دانشمندان
و ادبا و علما دانستید چقدر سپاسگزاری کنم و از حضرت عالی
تشکر را دارم فعلا عکسی که خود [illegible] ندارم که
تقدیم داشته باشم اسم این جانب سید ناصرالدین و نام
فامیلی حجت و اسم پدرم مرحوم آقا سید هاشم و تاریخ
تولدم روز سیزدهم رجب از سنه یکهزار و دویست و نود
و هفت قمری مطابق با ۱۲۵۸ شمسی و محل تولدم
در نجف و بعد به اصفهان برده تا ابتدای [illegible] را که خواندم [illegible]
عربی [illegible] و اگرچه [illegible] معرفی خود را از دون همان [illegible]
فعلا اگر این [illegible] اطلاع [illegible] لازم باشد [illegible]
حال خود را داده و با بیان الفعل عرض میکنم که این
بنده در اکثر علوم شرعیه و عقلیه و قدیمه و جدیده
دست انداخته و بقدر خود سهمی اندوخته ام در حکمت

مکانت توحیدی و معرفتی

از نکاتی که می‌تواند ما را در شناخت ابعاد علمی و معرفتی ایشان یاری کند چند جمله‌ای است که اول یکی از کتاب‌های خویش آورده است. این کتاب «مشارق انوارالیقین فی‌اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام» اثر عارف شیعی حافظ رجب برسی[1] است. این عارف شیعی چنان مجذوب مقامات امیرالمؤمنین علیه‌السلام و غرق در توجه به انوار امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده که در سخنان خود مورد طعن برخی از عالمان اسلامی قرار گرفته و او را متهم به غلوّ کرده‌اند. البته علّامهٔ امینی در «الغدیر»[2] و نیز آیت‌الله سیّد محمدحسین

۱ـ حافظ شیخ رضی‌الدین رجب بن محمّد بن رَجَب بُرْسی حلی از عرفا و فقهای امامیّه است علاوه بر فضل واضح او در فن حدیث و تقدّم وی در ادب و سرودن شعر و علوّ رتبهٔ شعری او و تضلّع او در علم حروف و اسرار آن و استخراج فوائد آن، ـ و بدین جهت کتب او پُر است از تحقیق و دقّت نظر ـ در علم عرفان و علم حروف مسلك ویژه‌ای دارد همچنانکه در ولایت و محبت ائمه دین علیهم‌السلام آراء و نظریّاتی دارد که جمعی از مردم آن را نمی‌پسندند و وی را رَمْی به مرتبهٔ غلو کرده‌اند الّا اینکه باید دانست: حق مطلب این است که همهٔ آنچه را که وی برای ائمه علیهم‌السلام اثبات کرده پائین‌تر از مرتبه غلو است. عارف شیعی حافظ رجب برسی دارای تألیفاتی است از جمله: الدّرالثمین في خمسمائة آیة نزلت في مولانا أمیرالمؤمنین علیه‌السلام، رسالة في الصلوات علی النبی و آله المعصومین، رسالة مختصرة في التوحید، کتاب الألفین في وصف سادة الکونین. آن‌جناب تا سال ۸۱۳ ق در قید حیات بوده است. گزیده و ترجمه از الغدیر، ج ۷، ص ۳۳ ـ ۶۸.

۲ـ الغدیر، علّامه امینی، ج ۷، ص ۳۳ ـ ۶۸.

حسینی تهرانی در کتاب «روح مجرد»[1] دفاع شایسته‌ای از ایشان نموده و تهمت‌های وارده به شیخ عارف حافظ رجب برسی را رد کرده‌اند.

با توجه به این نکات سخنی را که مرحوم حجّت نجف‌آبادی در ابتدای کتاب مشارق انوارالیقین آورده با هم مرور می‌کنیم: «بسم الله الرحمن الرحیم؛ یا محمد یا علی؛ این کتاب ملك من است و اعتقادات این حقیر هم با اعتقادات صاحب این کتاب خیلی به یکدیگر نزدیك است و حقیر هم مرید این کتاب هستم. هر چند در بعضی مقامات کوتاه گرفته ولی به ملاحظهٔ «إِنّي لَأَكْتُمُ مِنْ عِلمي جَواهِرَهُ»[2] (بی‌گمان من گوهرهای علمم را پنهان می‌کنم) بوده‌است. والله اعلم بالمراد».

با این بیان شاید بتوان دریافت آن جناب چه اعتقاد عمیقی نسبت به مقام ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و به خصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام داشته و در چه افقی نورانی از معنویت و عشق و محبت نسبت به آن بزرگواران سیر می‌کرده است که دست عالمان ظاهربین از آن کوتاه بوده است.

۱ـ روح مجرد، آیت‌الله سید محمّد حسین حسینی تهرانی، صفحه ۳۹۵ ـ ۴۲۳.

۲ـ الاصول الاصلیه، فیض کاشانی، ص ۴۷، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۹۰.

مشارق انوار الیقین

۵۷

بسم الله الرحمن الرحیم یا محمد یا علی

این کتاب مملو من الآیات والاعتقادات

این چوزم بالاعتقادات صاحب این

کتاب خیلی بیکدیگر نزدیک است

و چوزم بر بد این کتاب هستم هر چند

در بعض مقامات کوتاه گرفته و سه

ملاحظه آنی لا اکتم من علمی جواهره

بوده الآیات والله اعلم بالمراد

فی ماه شهر از شهور یکالی

سنه ۱۳۳

ه

این دست‌خط که در حدود سن ۵۸ سالگی آن جناب به خامهٔ قلمش رنگ گرفته، خود نشان از معرفت و طهارت روحی وی دارد. با این حساب او را می‌توان یکی از مجتهدان عالی‌مقام و حکمای عارف‌مشرب این شهر شمرد. این نکته از لابلای مطالب تألیفات آن جناب نیز به دست می‌آید.

آری در محیط کوچکی مثل نجف‌آباد آن روز یعنی حدود سال ۱۳۰۰ شمسی کسی نبود که موقعیت و مکانت او را درك کند و از علوم ظاهری و باطنی او استفاده کند.

تحقیق و بررسی تألیفات مرحوم حجّت می‌تواند مقام علمی و اخلاقی وی را بیش از پیش آشکار سازد و اکنون مجال بررسی تمامی ابعاد علمی و آثار ایشان نیست. کسی که مروری بر دیوان قصائد چاپ شده ایشان بنماید اطلاعاتی مفید دربارهٔ اندیشه‌های ایشان به دست می‌آورد. بخشی از این دیوان رساله‌ای در طب می‌باشد که مهارت ادبی و نیز تخصص ایشان را در علم طب نشان می‌دهد. همچنین بخشی از این دیوان اشعاری است با عنوان «حکمت الهی فی اثبات الهیولی» که باز زاویه‌ای از ابعاد علمی و اندیشهٔ ایشان را روشن می‌نماید.

آن جناب در نجف‌آباد مورد توجه عامهٔ مردم و نیز بزرگان بوده‌است و تقریباً منزوی از مردم، روزگار می‌گذرانده است.

به مثنوی معنوی ملّای رومی علاقه‌ای وافر داشته و گویا اشعار زیادی از آن را حفظ بوده است. در ابتدای سخنرانی‌هایش همیشه چند بیتی از مثنوی

را که تناسبی با موضوع سخن داشته می‌خوانده است و سپس سخنان خود را شروع می‌کرده است.

در جریان تصحیح قبلهٔ نجف‌آباد[1] نیز که به همت آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی انجام گردید یاور و پشتیبان حاج شیخ احمد بوده است. در مقالهٔ «شیخ احمد بت شکن» به قلم ابوالقاسم پاینده در وصف مرحوم حاج آقا ناصر حجّت در رابطه با تصحیح قبله چنین آمده است: «در شهر نون [نجف‌آباد] امیدی نبود، مریدان شیخ [احمد حججی] در انبوه جمع گم بودند. سیّد ناصر ملای روشن ضمیر که از رفتار نامردانهٔ مخالفان خوشدل نبود در راه حق تلاشی کرد، یك روز آفتابی زمستان بر بام شبستان مسجد نصیر دایره‌ای از گچ ساخت و شاخصی برآورد و قبلهٔ درست را نشان داد که با خط برجستهٔ محراب‌ها یکی بود اما توضیحات وی چنان پیچیده و علمی بود که از فهم مخالفان کوردل دست کم یکی دو سه سال نوری دور بود.»[2]

تألیفات

از تألیفات آیت‌الله ناصرالدین حجّت چند تألیف سودمند به یادگار مانده‌است که در زیر به ذکر آن می‌پردازیم:

۱ـ بنگرید به: حکایت پارسایی،زندگی آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی، محمّد جواد نورمحمّدی، صص ۷۰ ـ ۷۲، کانون پژوهش، اصفهان، ۱۳۸۱.

۲ـ همان.

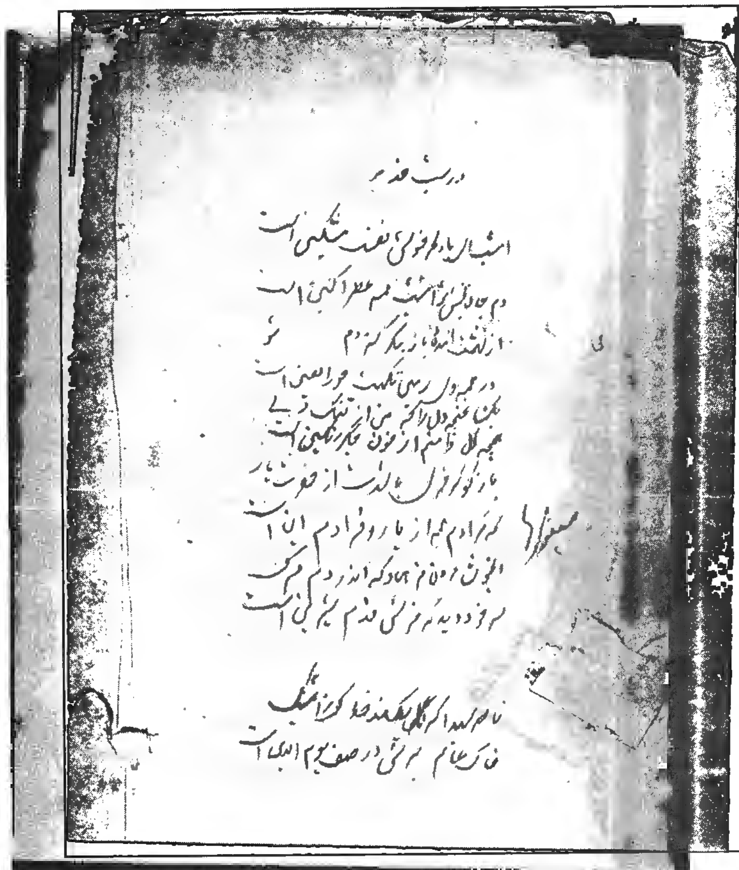
۱ـ دیوان اشعار

مرحوم حجّت‌الاسلام والمسلمین حجتی که وصی ایشان بوده است در شرح حال ایشان که در ابتدای دیوان ایشان آمده از این کتاب بـا عـنوان «نفحات روح القدس» نیز یاد کرده و در بارهٔ دیوان اشعار ایـن بـزرگمرد چنین فرموده است: ناظم این دیوان با قدرت بیان و طبع روانی که در انشاء ادبیات داشته پیشه‌اش شعر گفتن و شاعری نبوده، بلکه حضرت معظم له از عنفوان جوانی تا اوان پیری مواقعی را که از مباحث علمی و مـوضوعات فکری خستگی روحی پیدا می‌نموده و در خلال این احوال مـی‌خواسـته تجدید حال و نشاط و تحصیل فراغت‌بال و انبساطی نماید، تفنّناً و تفریحاً بالبداهه چند بیتی می‌سروده و در متون یا حواشی کتبی که در دسترس آن جناب بوده ثبت می‌فرموده یا بر صفحهٔ کاغذپاره‌ها و نسخه‌های مستعمله نوشته و دور می‌انداخته است و این بنده از نقطه نظر حفظ آثار قلمی این دانشمند نامی آن قطعات منشدهٔ پراکنده را جمع‌آوری و تبویب نمودم[۱].

بنده خود تـمامی کـتاب‌های آیت‌الله حـجّت را در کـتابخانهٔ آیت‌الله حجتی دیده‌ام و این اوراق را در میان آن کتابها دیده‌ام. کاغذهایی که از پاکت‌های سیگار بود و مرحوم حجّت از آن‌ها برای نوشتن برخی اشـعار استفاده می‌کرده است. متأسفانه در سال ۱۳۷۳ شمسی که بنده این برگه‌ها را دیدم موفق نشدم ـ و البته ملتفت نیز نبودم که چیست ـ آن‌ها را با دیوان

۱ـ مقدّمه دیوان قصائد آیت‌الله حجّت به قلم حجة‌الاسلام حاج آقاحسن حجّتی.

اشعار آن جناب مطابقت بدهم. و با وضعیت فعلی بعید می‌دانم آن برگه‌ها باقی مانده باشد چرا که در همان وقت نیز بخشی از این اوراق دور انداخته شده بود.



نمونه‌ای از خط مرحوم حجت، ابتدای کتاب عنوان‌الکلام

٭((دیوان قصائد))٭

٭سلطان الشعراء والمتکلمین حجة الاسلام

والمسلمین مرحوم حاج آقا سید

ناصر الدین حجت

نجف آبادی

٭(ناشر دیوان)٭

سید حسن حجتی نجف آبادی

چاپخانه خدائی

اصفهان تلفن ۶۰۰

۲ـ الحجةالبالغة فی تنبیه القلوب الزائقه

آیت‌الله حجّت این کتاب را در ردّ بهائیّت و در جواب نبیل‌زادهٔ بهایی نوشته و در مشهد چاپخانهٔ خراسان در ۴۸۲ صفحه به چاپ رسیده‌است.

۳ـ رساله‌ای در حکم آب قلیل

نسخهٔ خطی این اثر به خط مبارك مرحوم حجّت در کتابخانه آیت‌الله حججی نجف‌آباد موجود می‌باشد.

جناب فاضل محقق ابوالفضل حافظیان فهرست‌نگار نسخ خطی این کتابخانه درباره این رساله آورده است: رساله‌ای فقهی و استدلالی در بررسی حکم ماء قلیل است شامل مقدمه‌ای در پنج «بند»: البند الأول فی المراد من الماء القلیل؛ البند الثانی: فی الجمع بین الأخبار؛ البند الثالث: فی حجیة المفهوم؛ البند الرابع: فی الحقیقة الشرعیة؛ البند الخامس: فی معنی النجاسة و سپس: فی بیان الاخبار، فی التعرض لبیان المعارضات و...»[۱] این نسخه در ۱۱۲ برگ در ابعاد ۱۲ × ۱۸ سانتی‌متر است.

۴ـ تفسیر سورهٔ تین

۵ـ صراط مستقیم در ردّ بهائیت

از این دو رساله اطلاعی دریافت نکرده‌ام و نمی‌دانم نسخ خطی این دو اثر وجود دارد یا نه؟

۱ـ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی، ص ۲۲۰ ـ ۲۲۲.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی جعل الماء طهورا

والصلوة والسلام على محمد و اله

الطاهرين الذين اذهب الله عنهم

الرجس وطهرهم تطهيرا

وبعد فيقول العبد الفقير

الى الله الغنى الهادى ناصر الدين

ابن محمد هاشم الحسينى النجف ابادى

لما كانت مسئلة انفعال الماء القليل

وعدم الانفعال مما اختلفت فيها

الاقوال وكثر فيها البحث والجدال

وكانت

۶ـ مجالس منبری

از این اثر معرفی مناسبی در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی آمده است و آن این است: مجالس منبری پیش‌نویس مطالبی است که آیت‌الله حجت نجف‌آبادی برای منبرهای خود در مجالس روضه‌خوانی آماده کرده است. تاریخ برخی از این مجالس به سال‌های ۱۳۵۱و۱۳۵۲ باز می‌گردد. در این مجالس مباحثی در تفسیر سوره‌های قدر، والضحی، حشر، انا فتحنا و... مطرح شده و از اشعار مثنوی مولانا و غزلیات حافظ استفاده شده است.

این کتاب در ۱۳۹ برگ در ابعاد ۲۲×۱۷/۵ می‌باشد که به خط مؤلف و در تاریخ ۱۳۵۳ ق می‌باشد و به شماره ۸۵ نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی نگهداری می‌شود.

بررسی این نسخه می‌تواند اطلاعات جدیدی درباره‌ی زندگی ایشان در اختیار ما بگذارد و تاکنون بنده موفق به رؤیت آن نشده‌ام.

حفظ میراث گذشتگان

دوره‌ای بر فرهنگ و علوم اسلامی گذشته است که بی اغراق و گزاف مرکّبِ قلم، چون خون بود که جاری می‌شد تا کتابی رنگ حیات پذیرد. چه خون دل‌ها که عالمان خداپرست خوردند و چه زحمت‌ها و مرارت‌ها که برای یك اثر علمی کشیدند. این کتاب‌های گرانبها دست به دست امانت داده شده تا به نسل‌های بعد سپرده شود. صنعت چاپ نبود و همهٔ کتاب‌ها با

قلم و انگشتان عالمان دین و دوستداران علم و فرهنگ نوشته و از خطر نابودی حفظ می‌شد. عالمان دین با چه زحمت و خون دلی کتاب‌ها را می‌خریدند و به عنوان میراث فرهنگی گذشتگان و دستورالعمل آیندگان نگهداری می‌کردند. از این نمونه‌ها در زندگی عالمان دین فراوان است. یکی از این عالمان فرهنگبان مرحوم حاج آقا ناصر حجّت است. او برای حفظ میراث گذشتگان با زحمت و تلاشی وصف‌ناشدنی و با بضاعت اندك خود به خرید کتاب و حفظ و نگهداری و ترمیم آن‌ها پرداخته است. در ابتدای کتاب «خلیجة‌المقال فی علم‌الرجال» نوشته است این کتاب را با سختی و زحمت به چهار قران خریده است و یا در اوّل یکی از کتاب‌های دیگر کتابخانه‌اش که در کتابخانه آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی نجف‌آباد نگهداری می‌شود، چنین نوشته است: «... من بندهٔ شرمنده با گریه و با خنده این کتاب را به مبلغ پانزده قران خریدم...» و یا در ابتدای کتاب «لسان‌العجم» چنین مرقوم داشته‌اند: بسم الله الرحمن الرحیم کتاب لسان‌العجم رابه يك قران سفید خریدم در روز هفتم ماه ذی‌القعده این امر عظیم و این واقعهٔ جانگداز رخ داد. چه گویم که ناگفتنم بهتر است؛ ۷ذی‌القعده ۱۳۱۸ ق.

علاوه بر این شواهد که گویای زحمت و تلاش ایشان در حفظ میراث گذشتگان و نیز نشانه‌ای آشکار از عشق به کتاب دارد، خرید و ضبط و نگهداری بیش از هفتاد نسخه از نسخه‌های نفیس خطی است که از ایشان بر جای مانده و در کتابخانهٔ ایشان محفوظ بوده است و اکنون به کتابخانهٔ

حضرت آیت‌الله حاج شیخ احمد حججی منتقل شده است. بخشی از این نسخه‌ها که وقف‌نامه دارد و توسط مرحوم حاج سید حسن حجتی برادرزاده آیت‌الله حجت نوشته شده است چنین است: نسخه ۲؛ مرشد العلوم میرزای قمی دارای یادداشت وقف این نسخه از حاج آقا سید ناصرالدین به همراه ۷۱ نسخهٔ دیگر به تاریخ ۱۳۲۵/۱۲/۱۳، نسخهٔ ۴: منهاج‌الهدایه حاجی کلباسی، نسخهٔ ۲۸: من لا یحضره الفقیه، نسخه ۳۱: شرح العرشیه شیخ احمد احسائی؛ نسخه ۵۶: گوهر مراد فیاض لاهیجی، نسخهٔ ۸۳: مفاتیح الشرایع فیض کاشانی، نسخه ۱۰۹: مصابیح القلوب، نسخهٔ ۱۲۰: الاربعون حدیثاً شیخ بهائی و...

تعداد ۲۱ جلد از نسخ خطی این کتابخانه دارای وقف‌نامه مرحوم آیت‌الله سید ناصرالدین حجت می‌باشد و تعداد قابل ملاحظه‌ای از مجموعهٔ یکصد و پنجاه نسخهٔ خطی این کتابخانه متعلق به آیت‌الله حاج سید ناصرالدین حجت و برادرشان سید مصطفی است و در این کتابخانه نگهداری می‌شود.

لازم به ذکر است که در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی ۱۶ نسخه دارای مهر تملک سید مصطفی حجت برادر آیت‌الله سید ناصرالدین حجت است و همه دارای تاریخ تملک است که از رمضان ۱۲۷۱ تا جمادی الثانی ۱۳۰۱ می‌باشد. علاوه بر این نسخه‌های شماره ۱۲۳ و ۱۳۲ نیز به وسیله آقا سید مصطفی بن محمد هاشم حسینی کتابت شده است. کتابخانهٔ شخصی ایشان نیز که دارای حدود ۱۵۰۰ کتاب که در

آن نفایس کتب چاپ سنگی فراوانی از دورهٔ قـاجاریه مـوجود است، در گنجینهٔ کتابخانهٔ آیت‌الله حججی نگهداری می‌شود.

رحلت

مرحوم آیت‌الله حاج سیّد ناصرالدین حجّت نـجف‌آبادی در سـن ۶۳ سالگی در حالی که عمر چندانی از وی نگـذشته بـود و تـازه هـنگام آن فرارسیده بود که از وجود ارزشمندش اسـتفاده شـود در تـاریخ هـفدهم ربیع‌الاول[1] سال هزار و سیصد و شصت هجری قمری به رحـمت ایـزدی پیوست و عجب اینکه در روز تولد حضرت رسول اکرم صلوات‌الله و سلامه علیه با سنی برابر سن مبارك آن حضرت سرای غرور را به عالم آخرت ترك گفت و به جوار رحمت و رضوان حق رهسپار شد. جسد مبارك آن جناب را در قبرستان شش‌جویهٔ نجف‌آباد به خاك سپردند. روانش شاد و راهش پر رهرو باد.

۱ـ در کتاب «تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان» تألیف سیّد مصلح‌الدین مـهدوی، ص ۹۷، شب ۱۶ ربیع‌الاول ذکر شده است در حالی که همین مؤلّف در کـتاب دیگرش و نیز دانشمندان و بزرگان اصفهان، ج ۲، ص ۹۷۰ ایـن تـاریخ را ۱۶ ربیع‌الثانی ذکر کرده که نادرست است.

دیوان قدریه

غزل های عارفانه ای پیرامون شب قدر

سروده ٔ

حکیم و فقیه متألّه آیت الله

سیّد ناصرالدین حجّت نجف آبادی (قدّس سرّه)

(۱)

شـــمع امشب مـــی‌فروزد طـــلعت جـــانانه را

البشـــــاره البشـــــاره مـــژده ده پـــروانـــه را

بُردهٔ فانوسِ تن از بـرق شـمع جـان بسـوخت

مـــژده ده پـــروانـــه را پـــروانـــهٔ دیـــوانـه را

در هوای دانه «کوکو» تا به کـی چـون فـاخته

همچو جغدان تا به کی مسکن کنی ویـرانـه را؟

یك سحر همچون کبوتر سـر بـر آور زیـر پـر

وز ســر مســـتی[1] بـرآور هـوهوی مستانه را

۱ـ مستی فرو گرفتن عشق است جمیع صفات درونی را و آن عبارت از سکـر است که عارفان کامل از بادهٔ هستیِ مطلق سرمست شده و از خود بی خود شوند (فرهنگ معارف اسلامی)؛ مستی: اقبال به حق و حالتی که انسان را از شرک و ریا پاک سازد (مقدمه دیوان حکیم الهی قمشه‌ای، انتشارات اسلامیه تهران).

جان سپردن، همچو آتشخانه روشن کردن است
جان بیفشان تا همی روشن نمایی خانه را

غوص کن چون ناصر سیّد[۱] به قعر بحر دل
تا ز قعر بحر دل آری برون دُردانه را

مست شو چون وی چنان کامشب ببلعی چون نهنگ
ساقی و پیمانه را و ساغرو خُمخانه را

(۲)

امشب از ناخن بر آور کوه سخت سینه را
مغتنم‌دان لیلة‌القدر و شب آدینه را

گنج اسرار محبت[۲] پیش از این بُد سر به مُهر
شاه معشوقان[۳] گشود امشب سر گنجینه را

۱ـ این گونه تعریف و تمجیدهای حکیم سید ناصرالدین حجت را با توجه به سیرهٔ اخلاقی آن جناب باید از باب ﴿وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴾ «و امّا نعمت پروردگارت را بازگو. سورهٔ مبارکهٔ ضحی، آیهٔ ۱۱» دانست. از فضای حاکم بر غزلیات و مطالب معنوی و معارف سروده‌ها به دست می‌آید در منظر آن جناب ستایش‌ها از خداوند سبحان است که فیض این عنایت‌ها از اوست و مکانت توحیدی عارف جز این اقتضایی ندارد و نباید این‌گونه سخنان را بر امثال حضرت مولّف‌ﷺ خرده گرفت. هرچند در میان توحیدیان مکتب اهل‌بیت: فراوان بوده‌اند که لب از این نکات نیز دوخته‌اند.

۲ـ اشاره‌ای لطیف به حدیث قدسی معروف دارد که می‌فرماید: «کُنْتُ کَنْزاً ←

خواست تا با چشم خود بیند جمال خویش را

ساخت از انسان کامل بهر خود آیینه را[۴]

گر تو خواهی روی جانان را ببینی جلوه گر

محو کن ز آیینهٔ دل صورت بوزینه را

جان به جانان آشنا بوده است در روز ازل[۵]

الله الله یاد میکن صحبت دیرینه را

مَخْفِیّاً فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ اُعْرَف»؛ من گنجی نهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را بیافریدم تا شناخته شوم. (اسرارالحکم، ملاهادی سبزواری، ص ۲۰؛ آداب الصلاة، امام خمینی، ص ۲۸۸، چاپ مؤسسهٔ نشر آثار امام).

۳ـ شاه: معشوق، مراد، مرشد کامل (پرتو عرفان، شرح اصطلاحات کلیات شمس، ج ۲، ص ۶۳۳) شاه معشوقان منظور ذات مقدس پروردگار هستی است.

۴ـ در روایت از رسول اکرم وارد شده است: «خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلیٰ صُورَتِهِ»، (خداوند آدمی را بر جمال خویش بیاراست. شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، با تصحیح و تعلیق علامه شعرانی، ج ۴، ص ۱۲۳ ـ ۱۲۴).

۵ـ اشاره به آیهٔ اخذ میثاق دارد که می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِيٓ آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَآ أَن تَقُولُوا يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ﴾ خدایِ تو از پشت فرزندان آدم ذریّهٔ آنها را برگرفت آنها را بر خود گواه ساخت که یا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی شهادت دهیم (که تو پروردگار مایی) که دیگر در روز قیامت نگوئید ما از این واقعه غافل بودیم. (اعراف / ۱۷۲).

لذّت از شهد محبت گیر چون مردان مرد
چند چون طفلان اسیری لذّت لوزینه[1] را
ناصر سیّد بدستت می‌دهد سر مشق عشق
گر ز لوح دل بشویی نقش بغض و کینه را

(۳)

من ان‌شاالله از قالب اگر آیم برون امشب
نهم امشب قدم بالای چرخ واژگون امشب
الا ای عقل دور اندیش، من زنجیر بگسستم
ترا باید حذر از من که گل کرده جنون امشب
چنان مستم که می‌خواهم که بر تن پوست بشکافم
بنای ملك امکان را نمایم واژگون امشب
کنم یك قطره خون، دل را بیاد روی دلداری
دو گیتی را کنم غرق اندر آن یك قطره خون امشب
بر آرم مست و دیوانه ز دل یك «هو»ی مستانه
کز آن «هو» عرش اعظم را بلرزانم کنون امشب
برای بیستون دل بسازم تیشه از مژگان
بیك بر هم زدن از جا کنم این بیستون امشب

۱ـ نوعی شیرینی، باقلوا.

اگــر بــا نــاصر ســیّد بــه یــاد دوست کــوشیدی

ز«ها» و «واو» می‌بینی اثر چون «کاف» و «نون» امشب[1]

(۴)

دیگــر امشب روز روشــن مـی‌شود مـهمان شب

شب شــود قـربان روز ای جـان مـن قـربان شب

مــن شــوم قــربان شب یـعنی شـوم قـربان روز

شب کجا مانده به جا چون روز شـد مـهمان شب

مـــی‌نویسد بـــامدادِ نــورِ خــورشیدِ ظــهور

ســـورهٔ تــوحید را بـــر ســینهٔ قــرآن شب

اهــل دل دانــند کــاخر شــاهد زیــبای صــبح

مـــی‌گشاید روی روشــــن از دل دامــان شب

هیچ دانی شب چه بـاشد، نـیست جـز پـایان روز

هــیچ دانــی روز چـبود، نـیست جـز پـایان شب

۱ـ منظور مصرع دوم این است که: اگر در این شب قدر تمام توجه‌ات به سوی حضرت دوست و مـحبوب حـقیقی و ذات پـروردگار بـاشد، بـا گـفتن «هـو» خواسته‌ات را برآورده می‌بینی و اثر «کُنْ» به معنی باشْ را خواهی دید. در آیه ۸۲ سورهٔ یس آمده است: ﴿إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾ چنین است فرمان نافذ خدا چون ارادهٔ خلقت چیزی کند، به چونیکه گوید موجود باش، بی درنگ موجود خواهد شد.

حقّ و حقِ مرغِ حـق، حـقا کـه تـعلیم حـق است

تا ز حقا حـق بـحق الحـق رسـد حـق‌خوان شب

جــلوهٔ بــرق تــجلّی کــی تــوان دیـدن بـه روز

جــز مــیان رعــد آه و اشک چــون بـاران شب

شــمع جــان ای نــاصر ســیّد نگــردد مشـتعل

گــر نــخیزی ور نــریزی اشك در بــطنان شب[1]

۱ـ سحرخیزی و بیداری شب و مناجات و گـریه و زاری در دل شب از رمـوز موفقیت سالکان راه خدا و آرزومندان لقاء پروردگار است و در روایات فراوانی به مناجات در دل شب و گریهٔ از ترس خدا توصیه و تأکید شده است که در اینجا به یک روایت نورانی اشاره می‌کنیم: امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: «اِنَّ الْوُصُولَ اِلَی اللهِ عَزَّ و جلَّ سَفَرٌ لایُدْرك اِلّا بِامْتِطاءِ اَللَّیْلِ. مَنْ لَمْ یَحْسُنْ اَنْ یُمْنَحَ لَمْ‌یَحْسُنْ اَنْ یُعْطیٰ»، هر آینه رسیدن به خدا سفری است که طی نمی‌شود مگر به بهره گیری از مرکب شب. هر کس از آنچه به او بخشیده شده احسان نکند، از آنچه به او عطا شود نیز احسان نخواهد کرد. (بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۸۰؛ آثار الصادقین، حاج شیخ صادق احسان‌بخش، ج ۱۱، ص ۱۹۷، حدیث ۱۶۰۱۳). در اشعار حکیم حجت نجف‌آبادی توجه ویژه‌ای به سوز سحری و اشک و نالهٔ عاشق در نیمه شب شده است از جمله در غزل دوازدهم نیز آمده است:

عشق را نـبود عـیاری غـیر چشـم اشکـبار

اشک چشم از بهر عاشق آری آری آبروست

در غزل ۲۳ و نیز ۳۱ اشارت لطیفی در این باره آمده است.

(۵)

[سرودهٔ شب نوزدهم ماه رمضان]

دل مـــی‌طپد از شـــوق[۱] رخت در بـــرم امشب
رحـــمی بکـن ای دوست بـه چشـم تـرم امشب

ســـــر، فـــرش رهت کـــرده‌ام و چشـــم‌براهـــم
کـــــز راه کـــرم پـــا بـــنهی بـــر ســـرم امشب

مـــــن جـــــز درِ لطـــف تـــو نـــدارم درِ امـــید
بگشـــــای درِ لطـــــف و مـــران از درم امشب

دیـــــوار قـــــفس بشکـــنم از بس بـــزنم پـــر
صـــــیاد اگـــــر بـــــاز نـــــماید پـــرم امشب

زان نشـتر پـر خـون کـه زدی بـر دل پـر خـون
یك بـــــار دگـــر زن کـــه بســـی بـــهترم امشب

یـــــا قـــوت لبت خـــواهـــم و دارم گـــهر اشک
بـــنگر بـــه ســـوی چشـم پـر از گـوهرم امشب

یکدم سوی من بین که دمـی بـیش نـمانده است
تـــــرسم کـــــه نـــبینی بـــه دم دیگـــرم امشب

صبراز لب چون قند تـو تـا چـند کـه تـلخ است
بگشـــــا دهـــــن تـــنك و بـــده شکّـــرم امشب

۱ـ شوق در اصطلاح اهل معرفت طلب و سفر به سوی معشوق است.

دریای عطای تو خدایا نشود کم
گر پر کنی از بحر کرم ساغرم امشب
چون ناصر سیّد به نبی چشم شفاعت
دارم که ببخشند به پیغمبرم امشب

(۶)

میکند باد صبا مشك فشانی امشب
میگلرنگ بنوش آنچه توانی امشب
ای پسر پیر شوی باده بیاور که فتاد
بر سر پیر خرد، عشقِ جوانی امشب
میام ای مغبچه[1] در ساغر الفاظ مریز
میروم من به سر خم معانی امشب
وعدهٔ وصل تو ای سرو گل اندام رسید
در رهت دیده کند اشك فشانی امشب
شب وصل است و به یاد گل رویت دارم
همچو مرغان سحر زمزمه خوانی امشب

۱ـ مُغ، آتش‌پرست؛ مغبچه بچهٔ آتش‌پرست و در اصطلاح اهل معرفت: سالکانی را گویند که ابتدای راه سیر و سکوک هستند.

خـــال[۱] ابــرو[۲] بــنما تــا کــه نــمایم تــفسیر
نکـــتهٔ دیگـــری از ســـبع مـــثانی[۳] امشب

بگشـــا ســلسلهٔ زلف بــه رخ، تــا کــه کــنم
کشـــف یك ســـلسله اســـرار نــهائی امشب

﴿لَنْ تَرانِي﴾ است جـواب ﴿اَرِنـِي﴾ طـور وجـود
مـــحو کـن تـا شـنوی ﴿سَـوْفَ تَـرانـِي﴾[۴] امشب

۱ـ کنایه از بساطت و وحدت ذات مطلقهٔ باری تعالی است.
۲ـ منظور صفات جمال و جلال الهی است که حاجب ذات خداوندند.
۳ـ نام دیگر سورهٔ فاتحةالکتاب است کـه خـداونـد در سـورهٔ حـجر آیـه ۸۷ می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ همانا ما سبع‌المثانی (سورهٔ حمد) و قرآن با عظمت را به تو دادیم. در روایت است که رسول‌الله (ص) فرمودند: خداوند به من منت جداگانه گذاشت به فاتحةالکتاب و آن را در کنار قرآن قرار داد. (آداب الصلاة، امام خمینی، ص ۲۹۹ به نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۱).
۴ـ اشاره‌ای به آیهٔ ۱۴۳ سورهٔ مبارکهٔ اعراف است که می‌فرماید: ﴿وَ لَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَ لَكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ و چون موسیٰ به وعده‌گاه آمد و خدایش با وی سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا خود را بر من بنمایان تا جمال تو را مشاهده کنم فرمود: تا ابد مرا نخواهی دید لیکن به کوه بنگر اگر کوه (پس از تجلی من) بر جای خود برقرار ماند پس تو هم مرا خواهی ←

آنچه دانی همه از دفتر خاطر بزدای
تا بدانی همه آن‌ها که ندانی امشب
می‌کند ناصر سیّد به دعا دست بلند
به امیدی که تو اش باز بخوانی امشب

(۷)

[سرودهٔ شب نوزدهم ماه رمضان]

شکر و[1] لله که مرا کار به کام است امشب
یارم اندر نظر و باده به جام است امشب
هست اول شبِ عُشرِ سومِ شهرِ صیام
وین عجب کان مه من بدر تمام است امشب
شب قدر است شب وصل که در مذهب عشق
نزد ارباب بصر خواب حرام است امشب
هر که را باده به جام است و دل آرام به کار
بهرش از قِبل ملك عرض سلام است[2] امشب

دید، پس آنگاه که خداوند بر کوه تجلی کرد، کوه متلاشی شد و موسیٰ بیهوش افتاد، وقتی بهوش آمد عرض کرد خدایا تو منزه و برتری به درگاه تو توبه آورم و من اولین از اهل ایمان هستم».

۱ـ در نسخه چنین است.

۲ـ اشاره به آیهٔ شریفهٔ: ﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾؛ (این شب) سلامت و تهنیتی است تا طلوع فجر.

تــا شــود ســرّ مــحبت بــه مــلایك مكشـوف
قــدسیان را بــه زمــین مـحشر عـام است امشب
روح اعــظم[۱] کــه بــود قــاصد و دلّالهٔ عشــق
بــــر در مــــحضر پــر نــور امــام است امشب
ادب از شــمع بــیاموز کــه ایــن سـوخته جـان
اشك مــــی‌بارد و در حــــال قــیام است امشب
یـا ز پــروانــه بــیاموز کــه گــرد ســر شــمع
بــهر جــان بــاختنش طــوف مـدام است امشب
گــر چــو پـروانـه نسـوزد پـرت از آتش عشـق
آه ســردت خــنك و طــمع تــوخام است امشب
ایــن هــمه نــاصر سـیّد چـه دهـی طـول سـخن
نــظر یــار بــه دل، نــی بـه کـلام است امشب[۲]

۱ـ در روایت است که ابوبصیر گوید از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ این کلام خداوند پرسیدم که می‌فرماید: ﴿وَ كَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا ٱلْكِتَابُ وَ لَا ٱلْإِيمَانُ﴾؛ و همین‌گونه ما روح خود را به فرمان خویش برای وحی به تو فرستادیم و قبل از آن، نه به کتاب آگاهی داشتی و نه به ایمان. (۵۲ سورهٔ شوری) حضرت فرمودند: روح آفریده‌ای است از آفـریدگان خـدای تـبارك و تعالی، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل. این روح همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، او را آگاه می‌ساخت و استوارش می‌داشت. و پس از پیامبر این روح همراه امامان است. (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۳، کتاب الحجة، باب الروح التی یسدد الله بها الائمة).

۲ـ اشاره به حدیثی که از حضرت ختمی مرتبت محمّد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله نـقل←

(۸)

شب وصـل است و دلم را خـفقانی عـجب است
ضـــربان دلم امشب ضـــربانی عــجب است
ســر ســرگشته کــه دور حــرم دل مــی‌گشت
دگـــر امشب دورانش دورانـــی عــجب است
مـــی‌رسد مـــژده دیـــدار ز دلدار بــه جــان
وندر این هـیمنه جـان را هـیمانی عـجب است
هــر ســر مــوی مـن از معجز پـیغمبر عشـق
در بـیان صـفت حسـن، زبـانی عـجب است
وز ســر شــوق فـغانی کــه بــر آرم ز فـؤاد
بر کَنَد کون و مکـان را کـه فـغانی عـجب است
عشــق را غـیر نشـانی کـه ز بـی نـام و نشـان
عـقل مـی‌داد نشـان نـام و نشـانی عـجب است
فــاش گـویم کـه پس پـردهٔدل دربَـچه‌ای است
که اگـر بـاز شـود، سـوی جـهانی عـجب است
نـــاصر سـیّد اســتاد ز شــاگــردی عشــق
در تــمام سـخنش لطـف و بـیانی عـجب است

شده است: ﴿إِنَّ اللهَ لا یَنْظُرُ إِلیٰ صُوَرِکُم و لاَ إِلَی اَمْوالِکُم وَ إِنَّما یَنْظُرُ إِلی قُلُوبِکُم وَأَعْمالِکُمْ﴾ خداوند به صورت‌های شما و به اموالتان نگاه نمی‌کند بلکه به قلبهای شما و اعمالتان نگاه می‌کند. (رسائل شهید ثانی، تحقیق رضا مختاری، ج ۲، ص ۸۱۳، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).

(۹)

امشب ای مرغ سحر[1] کار تو خاطرخواه است
با نسیم سحری نکهت گل همراه است
امشب از شورش مستانهٔ تو شور دگر
افتد اندر دل و جانی که ز عشق آگاه است
نعره زد بلبل و رسوا شد و گل پرده درید
عشق پوشیده کنون، قصهٔ در افواه است
عشق اگر می‌طلبی طالب رسوایی باش
پرده بر عشق مپوشان که کتان برماه است
نور ﴿إنّا﴾ ز کجا تافته بر گل عجبا
مگر امشب شب قدر است که ﴿أنزَلْناه﴾ است
عقده از نطق تو ای مرغ سحرخوان که گشود
تو مگر موسی و گل نخله و امر از شاه است؟
«لا اله» آتش و موسی تو و دل نخله، مترس
﴿لاتَخَفْ إنّي أنَاالله﴾[2] در «اِلّاالله» است

۱ـ سالک سحرخیز (فرهنگ معین)؛ نوای مرغان و ذکر بلبلان و عندلیب و طوطی و مثل آن گویای سخن عشق و اشتیاق به حق است. (مقدمهٔ دیوان حکیم الهی با اندکی تصرّف).

۲ـ اشاره به مشاهدات و سیر معنوی حضرت موسی علیه‌السلام است که در قرآن در این باره آمده است: ﴿فَلَمَّآ أَتَاهَا نُودِیَ مِن شَاطِیِٕ ٱلْوَادِ ٱلْأَیْمَنِ فِی ٱلْبُقْعَةِ ←

همــــره نــــاصر ســیّد بگشــا بــال و بــچرخ
دور گــل، خســته مشــو عـمر سـفر کـوتاه است

(۱۰)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

دم جان بخش نسـیم[۱] سـحری مشکـین است
مگر امشب گذرش بـر مـوی حـورالعـین است
آمــدی بــاز ز فــردوس مگــر کــز دم تـو
عــرصهٔ روی زمــین غــیرت عــلّیین است
باز گو گر خـبری بـاشدت از حـضرت دوست
کــه مــرا دم هـمه از یـار و مـرادم ایـن است

ٱلْمُبَارَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَا مُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ وَ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاها تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّبْ يا مُوسىٰ أَقْبِلْ وَ لا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الآمِنِينَ ﴾؛ «موسیٰ وقتی به آن آتش نزدیک شد از جانب وادی اَیـمن ـ در آن بارگاه مبارک از درخت مقدس ـ ندائی به او رسید که‌ای موسیٰ منم خدای یکتا، پروردگار جهانیان (۳۰) و عصای خود بیفکن، چون عصا افکند و بر آن نگریست دید اژدهایی مهیب گردید، موسیٰ رو به فرار نهاد و برنگشت، خطاب شد ای موسیٰ پیش آی و مترس که تو ایمن خواهی بود (۳۱). (سورهٔ مبارکهٔ قصص / آیهٔ ۳۰ ـ ۳۱).

۱ـ یاد آوردن از جهت عنایت و تجلی جمالی الهی را می‌گویند و رحمت متواتر و نفس رحمانی است.

بگشـا غـنچهٔ دل را کـه مـن از تنگ دلی
همچو گل دامنم از خـون جگـر رنگـین است

چشم اگر باز کنم جـز بـه سـوی طـلعت یـار
سر مـژگان هـمه بـر دیـده مـن ذوبـین[1] است

سـرمه از خـاك ره یـار گـرفته است مگـر
دیـدهٔ نـاصر سـیّد کـه حـقیقت بـین است

(۱۱)

امشب ای باد سـحر خـوش نـفست مشکـین است
دم جـان بـخش تـو امشب هـمه عـطرآگـین است

از بـهشت آمـده‌ای بـاز مگـر، کـز دم تـو
در هـمه روی زمـین نگـهت حـورالعین است

بگشـا غـنچه دل را کـه مـن از تـنگ دلی
هـمچو گـل دامـنم از خـون جگـر رنگـین است

بـاز گـو گـر خـبری بـاشدت از حـضرت یـار
کـه مَـرا دَم هـمه از یـار و مُـرادم ایـن است

ای خـوشا مـردن فـرهاد کـه انـدر دم مـرگ
سـر خـود دیـد کـه فـرش قـدم شـیرین است

۱ـ نوعی نیزهٔ کوچک با سر دو شاخه و نوک تیز. (فرهنگ بزرگ سخن، ج ۵، دکتر حسن انوری).

نــاصر ســیّد اگــر گِــل نکــند خــاك ز اشک
خاك عالم بـه سـرش در صـف یـوم‌الدیـن[۱] است

(۱۲)

اقــتضای جــلوه دارد دیگــر امشب حسـن دوست
چشــم بگشــا گــر تــو را دیـدار آن رو آرزوست
پــرده یك ســو مــی‌کندآن شـاه از روی چـو مـاه
عاشق بیچاره در خواب است آب آن طَرْفِ جوست
جــان فــدا بــایست کــردن در طــریق عــاشقی
جســتجو ایــن است ای رهـرو دگـرها گـفتگوست
دم فرو کش یك نفس زیـن هـای و هـوها، مـردوار
تا به بـینی هـر نـفس مـردان ره را هـای و هـوست
عشــق را نــبود عــیاری غــیر چشــم اشکــبار
اشك چشــم از بــهر عــاشق آری آری آبــروست
آهــــن دل را مــجلّا کــن بــه پــیش روی یــار
تا چو در وی بنگری ای دوست پـنداری کـه اوست
نــاصر سـیّد زمســتی هــر زمــان خـواهـد کـند
کشـف اسـرار مـحبت گـر چـه خـاموشی نکـوست

۱ـ دین یکی از نام‌های روز قیامت است که خداوند در قرآن کریم ذکـر کـرده است؛ از جمله در سورهٔ مبارکه حمد می‌فرماید: ﴿مَالِكِ يَوْمِ ٱلدِّينِ﴾؛ «صاحب روز جزا».

(۱۳)

آتشی افروخت عشق و جسم و جان من بسوخت
خواستم آهی کشم کام و زبان من بسوخت
آتش دوزخ ندارد طاقت بار فراق
آه زین آتش که پیدا و نهان من بسوخت
تشنهٔ دیدار یارم در بیابان طلب
آتش این تشنگی روح و روان من بسوخت
چون نشان بی نشانی در ره گمنامی است
برق استغنا زد و نام و نشان من بسوخت
چونکه در مرآة جان دیدار جانان شد عیان
ظلمت تن در ظهورِ نور جان من بسوخت
صد هزاران پرده بود اندر میان ما و دوست
جمله را یك شعلهٔ آه و فغان من بسوخت
خواستم چون ناصر سیّد سخن گویم ز عشق
آتشی جست از دل و نطق و بیان من بسوخت

(۱۴)

مراتب هفتگانهٔ نفس

هفت منزل در ره عشق ای پسر دشوار هست
با تو گویم اندکی لیکن سخن بسیار هست

الحـــذر ثـــم الحـــذر از ایـن خـراب آبـاد جسـم
کاندر این مخروبه هـر سـو عـقرب جـرّار[1] هست

بـــاید از چـــاه طـــبیعت بگـــذری بـا چشـم بـاز
تا نیفتی کاندر این چَه مـوش هست و مـار هست

چون از این چَه بگذری در وادی پـر هـول نـفس
اژدهـــای هـــفت ســـر بـــا زهـــر آتشبار هست

چـــون رســـیدی در مـیان جـنگل تـاریك صـدر
خـرس و مـیمون و گـراز و شـیر آدم‌خـوار هست

در مـــیان کشـــتی دل چـــون نشـــینی هـر زمـان
بـــیم طـــوفانت ز مـــوج قـــلزم زخّـــار[2] هست

چون برون آیـی ز کشـتی تـا روی بـر کـوه عـقل
راه‌ها تاریك و سـخت و صـعب و نـاهموار هست

از فـــراز کـــوه عـــقل آیـی چـو انـدر دشت روح
هر طرف ﴿جَنّٰاتُ تَجْرِي تَـحْتَهَا الْأنْـهار﴾[3] هست

۱ـ کژدمی زرد و خبیث که دم‌کشان رود. (فرهنگ لاروس).
۲ـ دریا و رود بزرگ پر آب و مواج؛ قلزم در قدیم نام بندری بـوده در سـاحل دریای سرخ نزدیک ورودی رود نیل به دریای سرخ و دریای سرخ را به مناسب نام آن شهر دریای قلزم گفته‌اند. (فرهنگ عمید).
۳ـ برگرفته از آیهٔ شریفهٔ: ﴿وَ بَشِّرِ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ... ﴾، مژده ده‌ای پیغمبر کسانی را که ایـمان آوردنـد←

هم به آنجا دل مبند و روی کن تا قصر نسر[1]
پرده یك سو کن که خورشید جمال یار هست

رهروان را از برای این ره پر هولِ عشق
رهنمایی چون محمّد صلی الله علیه و آله سیّد مختار هست

شمع این ره چیست، دانی هست قرآن مجید؟
چون به هر حرف از حروفش صد هزار انوارهست

ناصر سیّد نشان راه را سر بسته گفت
لیك داند هر که جانش حامل اسرار هست

(۱۵)

[سرودهٔ شب نوزدهم ماه رمضان]

پادشاه حسن امشب خیمه بر دل می‌زند
لیلی امشب پرده را بالا ز محمل می‌زند

در هوای آشیانِ قدس امشب مرغ جان
پر و بال از شوق هم چون مرغ بِسمل[2] می‌زند

→ و نیکوکاری پیشه کردند که جایگاه آنها باغهائی است که نهرها در آن جاری است. سورهٔ مبارکهٔ بقره / آیهٔ ۲۵.

۱ـ نام دو ستاره است که در صورت فلکی نسر طائر و نسر واقع قرار دارد (برهان قاطع، ج ۴، ص ۲۱۳۸)؛ نسر واقع ستارهٔ روشنی که در صورت فلکی چنگال رامی قرار دارد. (فرهنگ معارف اسلامی، سیّد جعفر سجادی، ج ۴، ص ۴۵۷).

۲ـ سربریده.

سرنوشت هجر عاشق می‌شود امشب تمام
طعنه از شور جنون، مجنون به عاقل می‌زند
بارگاه شوق را لیلی به صد شوق و شعف
با سپاهین چادر مجنون مقابل می‌زند
عقل کل پروانه‌آسا پر و بال از روی شوق
بر شعاع طلعت انسان کامل می‌زند
هر که شد چون ناصر سیّد شهید راه عشق
بوسه از شادی به دست و تیغ قاتل می‌زند

(۱۶)

جنبشی باز نسیم سحر آغاز کند
وین دل تنگ مرا غنچه صفت باز کند
بشکفد غنچهٔ دل تا ز سر سدرهٔ علم
بلبل عقل بشور افتد و پرواز کند
مرغ شب‌خیز همی گریهٔ جان سوز کند
گل نوخیز همی خندهٔ جان‌ساز کند
هر چه بلبل به نیاز از پی گل چرخ زند
گل رود در عقب برگ و به او ناز کند
یك نسیم دگر از غیب بر آید ناگاه
پرده را از رخ معشوقهٔ گل باز کند

بـــلبل از شـــوق فـتد در بـغل شـاهد گـل
گـــل پـــذیرائـی از آن مـرغك گـل‌باز کـند
گـــل و بـلبل بـهم آیـند و نشـینند بـه هـم
هـر دو را عشـق بـه هـم محرم و دمسـاز کـند
در بـــیان کـردن آیـات مـحبّت چـه عـجب
نـــاصر ســیّد اگـــر دعــوی اعـجاز کـند

(۱۷)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

دیگـر امشب جـعد جـانان را پـریشان مـی‌کنند
از زمـــین تـــا آسـمان را سـنبلستان مـی‌کنند
عکســی از رخسـاره‌اش افـتاده بـر خـاك دِژَم[۱]
خـــاك را از عکس رخســارش گـلستان مـی‌کنند
نکـهتی از زلف پـر چـینش بـه دست آورده بـاد
شش جـهت را از شـمیمش عـنبر افشـان مـی‌کنند
بـــر امـید آنکـه شـاید شـاه خـوبان بگـذرد
بـــر ســر بـازار دل امشب چـراغـان مـی‌کنند
تـا تـجلّی بـه نـماید حسـن مـطلق در ظـهور
چـــار ســوی قـــلب را آیـینه‌بندان مـی‌کنند

۱ـ تیره، تاریک (برهان قاطع).

پــرده یکســـو مــی‌کنند از چــهرهٔ گــل نــیمه شب
بــــلبل شـــوریده را ســر گــرم افــغان مــی‌کنند
بــر گــنه‌کــاران صــلا از بــهر رحــمت مــی‌زنند
بــر ســیه‌رویان نــظر بــا چشــم احسـان مـی‌کنند
عــقل را در پـیش عشـق امشب بـه مکـتب مـی‌برند
عشــــق را اســـتادِ درس عــقل نــادان مــی‌کنند
قــــلب‌های تــیره را اکســیر اعــظم مــی زنــند
ســـینه‌های ســـاده را خـــورشید تـابان مــی‌کنند
بسکــه بــیرون مــی‌دهند از پـرده راز سـر بـه مـهر
هــــفت بــطن از مــعنی قــرآن نــمایان مــی‌کنند
از زبـــان نـــاصر ســـیّد ســخن‌سنجان غــیب
بــــهر مشــــتاقان بــیان اســرار قــرآن مــی‌کنند

(۱۸)

امشب آن مـحبوب زیـبا، جـلوه‌سازی مـی‌کند
بــر ســر مِــهر آمــده، عـاشق‌نوازی مـی‌کند
شـــاهد تــوحید مــی‌گیرد ز عــاشق آیــنه
وندر این آیینه بـا خـود عشـق بـازی مـی‌کند
چهرِ مـهرش مـی‌فزایـد عـاشقان را مـهرِ چـهر
گر چـه مـهرِ چـهرِ او عـاشق گـدازی مـی‌کند

در ریاضت تن چو سوزن کن که بتوانی گشود
آن گره‌ها را که محکم فخر رازی می‌کند

طالب علم ار نباشد شوری از عشقش به سر
روز و شب در مدرسه کاهل نمازی می‌کند

بر پر پروانه زد چون پرتو رخسار شمع
پر زنان پرواز کرده شاهبازی می‌کند

ای که آواز مخالف می‌نوازی لب ببند
مطرب[1] امشب ساز آهنگ حجازی می‌کند

دوست می‌دارد نیاز و عشق را آن سرو ناز
گر چه حسنش اقتضای بی نیازی می‌کند

ناصر سیّد اگر افکند سر در پای دوست
بر سرافرازان عالم سرفرازی می‌کند

(۱۹)

[سرودهٔ شب نوزدهم ماه رمضان]

رهروانِ راه امشب طی منزل می‌کنند
ساکنان کشتی امشب جا به ساحل می‌کنند

۱ـ حکیم الهی قمشه‌ای فرماید: مطرب و نی چنگ و دف و تار و غیره: سخن یا نوائی که روح را وجد معنوی و نشاط روحانی بخشد و به یاد خدا آورد.

در هــوای مــژدهٔ «اَحْــبَبْتُهُ» دل دادگــان
جــدّ و جــهد امشب پـی قـرب نـوافـل[1] مـی‌کنند

ای گــدایــان الصــلا امشب بـزرگان از کـرم
فـضل و رحـمت را بـه هـم تـقسیم سـائل مـی‌کنند

خــوبرویان شــانه بــر مــوی پـریشان[2] مـی‌زنند
عــقده‌ها را بــاز کـرده حـل مشکـل مــی‌کنند

شــاهدان غــیب بــیرون کـرده سـر از بـاغ خـلد
جــلوه بــهر رغــبت انســان کـامل مــی‌کنند

۱ـ اشاره به حدیث مشهور به قرب نوافل است که در آن آمده است: «... و إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذي يُبْصِرُبِهِ وَ لِسانَهُ الَّذي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتي يَبْطِشُ بِها إِنْ دَعاني أَجَبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَني أَعْطَيْتُهُ...»، «... و او به سبب خواندن نوافل به من نزدیک می‌شود تا اینکه عاشق او می‌شوم و چون دوستش داشتم، من گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌گردم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن تکلم می‌کند و دستِ او می‌شوم که با آن کار انجام می‌دهد، اگر مرا بخواند جوابش دهم و اگر درخواستی کند عطایش کنم.» اصول کافی، ج ۴، ص ۵۳، کتاب الایمان و الکفر، باب اذی المسلمین و احتقرهم، روایت ۷ و ۸.

۲ـ زلف در اصطلاح عارفان غیب هویت مطلقه است که هـیچ کس را بـدان راه نیست (اصطلاحات فخرالدین عراقی) و زلف پریشان نظام عالم کون و کـثرات ماهیات است (مقدمه دیوان حکیم الهی قمشه‌ای)؛

عــاشقان را در نـظر جـز حسـن روی یـار نـیست
عــاقلان اثـبات حســنش بـا دلائـل مـی‌کنند
از کـتاب ذات خـود عـارف سخن گـوید ولیک
عــالمان نـقل مسـائل از رسـائل مـی‌کنند
نکـته‌های عشـق را چـون نـاصر سیّد بـه رمـز
انـدك انـدك گـوشزد بـر گـوش عـاقل مـی‌کنند

(۲۰)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

کـیست امشب حـلقه بـر در مـی‌زند
حـلقه بـر در طـور دیگـر مـی‌زند
حـلقه بـر در مـی‌زند آهسته لیک
ز اضـطرابـم بـر دل آذر مـیزند
دل بـه خـون در تـنگ نـای سـینه‌ام
هـمچو مـرغ بَسـملی پـر مـی‌زند
بـند بـندم را کـند از هـم جـدا
عـضو عـضوم را بـه هـم بـر مـی‌زند
بانگ ایـن در تـا بـه گـردون مـی‌رسد
جـنبشش بـر هـفت پـیکر مـی‌زند

مـــی‌زند ارکـــان عـــالم را بـــه هـــم
گـــر چـــنین در بـــار دیگـــر مـی‌زند

حـــلقهٔ «لا» را بـــه نـــفی مـــا ســـوا
بـــر ســـر امکـــان ســـراســـر مـی‌زند

بـــا ســـرانگشـــتان دل بـــند لطـــیف
ایـــن چـــنین در آن صـنم بـر مـی‌زند

امشب آری آن شــــه اقــلیم حُســـن
کشـــــتگان عشـــق را ســـر مــــی‌زند

پـــرتو رویش بـــه هـــر کشـــته رسـید
ســــر مـــیان زنـــدگان بـــر مــــی‌زند

نـــور قـــرآن زد در ایـن شب بـر نـبی
بـــعد از آن بـــر آل اطـــهر مــــی‌زند

جــــبرئیل امشب عَــلَم بــهر امــان
بـــر ســــر قـــبر پـــیمبر مــــی‌زند

یك عـلم در کـعبه، یك در بـیتِ قـدس
یك عـــلم بـــر قـــبر حـــیدر مــــی‌زند

نــــاصر ســــیّد ز شـــوق آن عــلم
نـــــعرهٔ الله‌اکــــــبر مـــــی‌زند

(۲۱)

حسن و عشق امشب بـه یگـدیگر بـرابـر مـی‌شود
ســــرنوشت عــــاشقان امشب مــقدّر مــی‌شود

عقل اگر شیر محبت خورد می‌گردد چو عشق
اجنبی از ارتضاع آری برادر می‌شود

ظلمت امکان عاشق سوخت چون در نار عشق
هستیش روشن‌تر از خورشید انور می‌شود

هر که می‌جوید چو درویشانِ صورتْ کیمیا
این قلندر آخر اندر ره سلندر می‌شود

نسخهٔ اکسیری از قرآن بدست آورده‌ام
هر که داند در کفش هر سنگ گوهر می‌شود

سنگ دل را خون و خون را اشك و باز آن اشك خون
کن چو مشتاقان که این اکسیر[1] احمر می‌شود

قطره‌ای زین کیمیا بر صفحهٔ صورت بریز
مس صورت را ببین دردم که چون زر می‌شود

آب کن قلب سیه را پس چو استادان به ذکر
دمبدم چندانکه بینی دل چو اخگر می‌شود

پس از آن اکسیر بر دل زن که چون دل شد طلا
ملك هستی بعد از این بهرت مسخر می‌شود

۱ـ جوهری گدازنده و آمیزنده که ماهیت اجسام را تغییر می‌دهد و کاملتر می‌سازد مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا می‌کند، دارویی که به عقیدهٔ قدما هر مرضی را علاج می‌کرد (لغت‌نامهٔ دهخدا، فرهنگ معین، ج ۱، ص ۳۳۱)

نســـــخهٔ ایـــــن کــیمیا از نــاصر ســیّد بگــیر
هــر کــه ایــن تــدبیر دانـد کـیمیا گـر مـی‌شود

(۲۲)

کـثرت امشب غـرق در دریـای وحـدت مـی‌شود
وحدت امشب جلوه گر در ضـمن کـثرت مـی‌شود
رحـــمت مـــوصولهٔ یکـتای بـی هـمتای فـرد
از بـــرای اهـــل اســتحقاق قســمت مـی‌شود
ره بـــه بـــالا گـــیر امشب ای گـــدای ره نشـــین
ز آنکــه انـدر لا مکـان تـقسیم رحـمت مـی‌شود
بـــر ســـرن از پـــله‌های نـــردبان «لا اله»
چون به «الا هـو» رسـی کشـف حـقیقت مـی‌شود
صیقلی کن روی صـورت را بـه مـصقل‌های ذکـر
تا به بینی چـون عـیان مـعنی ز صـورت مـی‌شود
راهـی از عـلم‌الیـقین هـم هست تـا عـین‌الیـقین[1]
رفـــتن ایـــن ره بـــه انـــوار شـــریعت مـــی‌شود

۱ـ علم و دانستن بر سه گونه است: علم الیقین و عین الیقین و حق الیـقین، در اول آدمی به استدلال عقلی معلوم را می‌فهمد و درمـی‌یابد و در دوّم مـعلوم را مشاهده می‌کند و در سوم به حقیقت معلوم می‌رسد.
ابوالقاسم قشیری می‌گوید: علم‌الیقین علمی است که بـا بـرهان حـاصل شـود و عین‌الیقین به حکم بیان حاصل گردد و حق‌الیقین به مشاهده و دیدارِ عیان←

مـــی‌رسد از راه خـــدمت مـــرد تـــا عـــلم‌الیـقین
مـــعرفت چـــون شـد مـؤکّد عـلم رؤیت مـی‌شود
نـــاصر ســیّد ســخن گـــر گـــوید از حـــق‌الیـقین
کـــــی امـــــانت دار اســـرار مـــحبت مـــی‌شود
این قدر دانم که هر کس ره بـه ایـن مـقصود بـرد
مســـــتحق حـــمل اعــباء خــلافت[۱] مـــی‌شود
ظــلِّ امکـــان مـی‌شود مـخفی در انـوار وجـوب
پای تا سر چشم و گوش و علم و قدرت مـی‌شود

(۲۳)

جـبرئیل امشب پـیام از حـیِّ داور مـی‌برد
تـــحفهٔ تـــنزیل را نـــزد پـــیمبر مـــی‌برد
یـــا ز جـــعد مشک‌بـار یـار، بـادِ بـی‌قرار
از بـــرای بـی‌قراران مشك و عـنبر مـی‌برد

→ حاصل شود، لذا علم‌الیقین برای عقول است و عین‌الیقین برای اصحاب علوم و حق‌الیقین برای اصحاب معارف (فرهنگ معارف اسلامی با دخل و تصرف).

۱ـ اشاره‌ای لطیف به آیهٔ عرض امانت است که می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولاً﴾ «ما بر آسمانها و زمین و کوهها امانت (خویش) عـرضه کردیم، از تحمل آن امتناع ورزیدند و اندیشه کردند و انسان آن امانت را به دوش کشید که او بسیار ستمکار و نادان بود.»؛ (سورهٔ مبارکهٔ احزاب / آیهٔ ۷۲).

پـــاکـبازان وفـا را عـهدالله اشـتری[1] است

هر که ترك سر کند این عهد را سر مـی‌برد

در قمار عشق هر شب آنچه عاشق داشت باخت

وآنچه هر شب باخت امشب صد برابر می‌برد

بی لبان تَنگ لیـلی بـود مـجنون تـنگ‌دل

امشب از تَنْگ دل صد تُنْگ شکّـر مـی‌برد

ای برادر عشق[2] بگزین زانکه پر وبال عشق

نَفْس را در یك نَفَس از عـقل بـرتر مـی‌برد

گر بیاد دوست آهی برکشی از روی شـوق

آه زارت را مَـــلَك در عـرش اکـبر مـی‌برد

عشق بر هر سر فتد همچون حروف مصدری

از ره تـــأویل مشـتق رابـه مـصدر مـی‌برد

۱ـ اشاره به آیهٔ ۱۱۱ سورهٔ توبه: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ﴾ «همانا خداوند جان و مال اهل ایمان را به اینکه بهشت برایشان باشد، خریداری کرد...».

۲ـ عشق میل مفرط است و مشق از عشقه است و آن گیاهی است کـه بـه دور درخت پیچد و آب آن را بخورد و رنگ آن را زرد کند و برگ آن را بریزد و بعد از مدتی خود درخت نیز خشک شود. عشق نیز چون به کمال خود رسد قوا را ساقط گرداند. عشق مهمترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده درک می‌کند (فرهنگ معارف اسلامی).

کیمیای عشق را تـا نـاصر سـیّد شـناخت

می‌زند بر قلبِ قلب و قلب چون زر می‌برد

(۲۴)

درد بی درمان مـا امشب بـه درمـان مـی‌رسد

کار بی سامان مـا امشب بـه سـامان مـی‌رسد

دل بـپروا از عـلایق، سـینه بـزدای از هـوی

خانه را جاروب کن بهتر کـه مـهمان مـی‌رسد

چشم بگشا تا زنی اول به چشـم آنگـه بـه دل

هر خدنك غـمزه کـز ابـروی جـانان مـی‌رسد

خـیز ای بـلقیس از جـای و بـیارا بـارگاه

هـدهدی بـا نـامه از نـزد سـلیمان مـی‌رسد[1]

۱ـ اشاره به دعوت پادشاه سرزمین سبا از سوی حضرت سلیمان کـه در قـرآن آمده است: ﴿إِذْهَبْ بِكِتابي هٰذا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ ماذا يَرْجِعُونَ قالَتْ يا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتابٌ كَريمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمانَ وَ إِنَّـهُ بِسْـمِ اللهِ الرَّحْـمٰنِ الرَّحيمِ﴾ «اینک نامه مرا به جانب آنان ببر و برگرد (کنار)، آنگاه بنگر تا پاسخ چه می‌دهند (۲۸) آن زن. (بلقیس) گفت: نامه بزرگ و مهمی به من رسیده است (۲۹) آن از جانب سلیمان، و «عنوان شروع آن ایـن است؛ بـه نـام خـدای بـخشندهٔ مهربان»؛ (سورهٔ مبارکهٔ نمل / آیه ۲۸ ـ ۳۰).

چشمت ای یعقوب روشن، می‌رسد از ره‌بشیر
بر کفش پیراهن یوسف به کنعان می‌رسد[1]

از فراز لا مکان سوی محمد جبرئیل
همرهش خیل ملك بر دست، قرآن می‌رسد

همچو طفل مکتبی قرآن به دست از بهر درس
حضرت روح‌الامین تا آن دبستان می‌رسد

نکته گر مشکل شدت از ناصر سیّد بپرس
هر شکالت را جواب از نزدش آسان می‌رسد

(۲۵)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

ساقی[2] امشب جام را از می لبالب می‌کند
می کشان را نقل می آماده از لب می‌کند

۱ـ اشاره به داستان حضرت یوسف است که در قرآن کریم فرماید: ﴿فَلَمَّا أَنْ جَآءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا... ﴾ «بعد از آنکه بشیر بشارت یوسف آورد و پیراهن او را به رُخسار (یعقوب) افکند، دیدهٔ انتظارش بوصل روشن شد» (سورهٔ مبارکهٔ یوسف / آیهٔ ۹۶)

۲ـ ساقی شرابدار را گویند و آنکه شراب دهد و کنایه از فیاض مطلق است و در بعضی موارد اطلاق بر ساقی کوثر شده است (فرهنگ معارف اسلامی و اصطلاحات فخرالدین عراقی) حکیم الهی قمشه‌ای گوید: ساقی آن دم←

هـر کـه را بـا او سـرو سـرّی است از دلدادگـان

از بـرای بـزم قـربش دعـوت امشب مـی‌کند

هـر کـه را رانـده است امشب مـی‌کند دور از حـضور

و آنکـه را مـی‌خواست است امشب مـقرّب مـی‌کند

ور دلی ز آسـیب عشـقش در طـپش افـتاده است

رفـع آن آسـیب ازو بـا سـیب غـبغب مـی‌کند

وز بـرای مـهمانان[1] در حـریم قـرب خـویش

مـنزل از خـوان کـرم امشب مـرتب مـی‌کند

از «اَبِـیتُ عِـنْدَ رَبّـي»[2] وز ﴿سَـقَاهُمْ رَبُّـهُمْ﴾[3]

مـن سـخن گـفتم، چـه بـاك ار مـنکری تب مـی‌کند

عشـق آری عـاشقان را مـی‌برد تـا کـوی یـار

وز غـرور و خـود پـرستیشان مـهذّب مـی‌کند

قدسی که روح را از علایق جسمانی پاک گرداند.

۱ـ در نسخه چنین است امّا میهمانان با وزن هماهنگ‌تر است.

۲ـ قال رسول‌الله ﷺ: اَبِیتُ عِنْدَ رَبّي يُطْعِمُني وَ يُسْقِيني» شب را نزد پروردگارم بسر می‌بردم و او مرا اطعام می‌کند و می‌نوشاند؛ (بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۰۸، باب ۸ احوال البرزخ و...).

۳ـ اشاره به آیهٔ ۲۱ سورهٔ مبارکهٔ انسان در ذکر نعمت‌های اهل بهشت: ﴿وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ «و خدایشان شرابی پاک و گوارا بنوشاند».

چشم دل عـارف گشـود از هـای هـو بـی هـای‌وهو
گـــوش را کـر عـــابد از فـریاد یـا ربّ مــی‌کند
نـفس را بـایست کشـتن تـا رَهـي از شـر نـفس
کشـــتهٔ عـقرب، عـلاج نـیش عـقرب مــی‌کند
دفـــتر اخـــلاق بـــهر نـــاصر سـیّد مـخوان
عـــاشقان را عشـــق در یك دم مـؤدّب مــی‌کند

(۲۶)

هـر کـه یك سـاعت بـه یـاد دوست سـر در سـینه کـرد
کشـــف سـرّ غـیب را از شـنبه تـا آدیـنه کـرد
گر چه دل چون سنگ باشد چون کـه بگـدازد ز عشـق
مـــی‌توان بـــهر جـــمال یـــار از او آئـینه کـرد
قـفل دل بگشـا کـه هـر کس قـفل از دل بـر گـرفت
ضـــبط گـنج مـعرفت از فـتح ایـن گـنجینه کـرد
آدمـــی شـو اول، آنگـه پشت، خـم کـن در نـماز
ورنــه بس چـون مـردِ راکـع، پشت خـم، بـوزینه کـرد
عکس روی یـار اگـر خـواهـی فتد بـر لوح جـان
بـــاید او را صـــیقلی از زنگ بـخل و کـینه کـرد
صـوفی آن بـاشد کـه از تـن بـر کَـند رخت طـمع
ورنـــه آسـان است بـر تـن جـبّهٔ پشـمینه کـرد

بـــر جـــبین ای نـــاصر ســـیّد بـــباید داغ عشـــق
ورنه حاصل چیست گـر صـورت ز سـجده پـینه کـرد؟

(۲۷)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

نـــــامه‌ای امشب از آن مـــــاهْ لقـــــا مـــــی‌آید
هـــدهد خـوش خـبر امشب بـه صـبا مـی‌آید
بـــا نســـیم ســـحری نـفحهٔ مشک خـــتن است
مگـــر آن آهـــوی مشگـــین ز خـتا مـی‌آید
مـــی‌زند بـحر کـرم مـوج و سـحاب رحـمت
مـــجتمع گشـــته و بـــاران عـــطا مـــی‌آید
از ســـرا پـــردهٔ لیـــلا بـــه ســراغ مـجنون
پـــیك دعـــوت بـه سـوی بـزم لقـا مـی‌آید
کـــوه هســـتیِ خـــود از جـــا بکـــن و کـاهَش کـن
کــــز پـــی بـــردن او کـــاهربا مـــی‌آید
چشـــمه‌ای هست درون دل انســـان کـــه اگـــر
بگشـــائی ســـر آن، آب بـــقا مـــی‌آید
نـــاصر ســـیّد اگـــر بـــاز بـبیند رخ دوست
هـــمچو بـــلبل بـه سـر شـور و نـوا مـی‌آید

(۲۸)

دامـــن خـــیمهٔ لیــلا است کـــه بـــالا زده‌انـد
یـــا مگـــر دربـــچه از غـیب بـه دنـیا زده‌انـد

چشم مجنون نبود جز سـوی آن نـقطهٔ خـاک
کـــه در او مـــیخ ســـرا پـــردهٔ لیـــلا زده‌انـــد

پـــردهٔ قـــدس کـــه در طـــارم اعـلا زده بـود
کـــنده‌انـــد امشب و بـــر تـودهٔ غـبرا[1] زده‌انـد

قدسیان حلقهٔ طـاعت کـه بـه پـیرامـن عـرش
زده‌بـــودند بـــه پـــیرامـــن بـــطحا زده‌انـــد

ای خـــوشا مـــیکدهٔ بـــاده فـــروش بـــطحا[2]
که مـلائک بـه درش صـف پـی صـهبا زده‌انـد

حـــلقهٔ خـــدمتش آنـــان کـه نـمودند بگـوش
پشت پـــا بـــر ســـر دارائـــی دارا زده‌انـــد

می‌کشانی کـه از آن مـیکده سـر مست شـدند
از طـــرب عـــربده در عـــرش مـــعلّا زده‌انـد

ســاغر «لا» هـمه چـون نـاصر سـیّد ز نشـاط
بشکســـتند و شـــراب از خـــم «الا» زده‌انـــد

۱ـ غبرا = زمین.

۲ـ کنایه از وجود مبارک خاتم الانبیاء حضرت محمد (ص) است که باده‌فروش عشق و شیدایی حق است.

(۲۹)

دیگـــر امشب، صُــفّهٔ دل را چــراغـــان کـرده‌انـد
جاری از سر چشـمهٔ جـان، آب حـیوان کـرده‌انـد

بـا وجـود آنکـه تـاریك است عـالم سـر بـه سـر
از درون ســـینه‌ام خــورشید بــاران کــرده‌انــد

چشم حش کـور است کـوران را نـباشد درك نـور
نــور را روشـن کـجا در چشـم کـوران کـرده‌انـد

چشـــم دل بگشــا کــه بـینی امشب از نـور اَحَـد
از دل هــر ذره خــورشیدی نــمایان کــرده‌انــد

امشب است آن طرفه شب کـز جـنبش فـیض ازل
بــر دل پــاك مــحمد وحــی قــرآن کــرده‌انــد

ســــرمهٔ روشــن دلی از نــاصر ســیّد بــجوی
تــا بــبینی آنـچه را کـز چشـم، پـنهان کـرده‌انـد

(۳۰)

[سرودهٔ شب بیست و یکم ماه رمضان]

لیـلة القـدر است امشب مـژده ای اهـل شـعور
شب مگو خورشید روشن گو، شبِ دریای نور

شب مگــو مــیقات وصـل عــاشق دل بـاخته
شب مگــو هــنگام قــرب بــندهٔ افـتاده دور

شب مگــو مــجموعهٔ تــحریر احکــام قَـدَر

شب مگــو مشــروحهٔ تــفسیر آیـات ظـهور

شب مگــو وقت تـضرّع، مـوسم عـجزو بکـاء

شب مگــو هـنگام زاری بـهر تـقصیر و قـصور

شب مگو وقت چشیدن ز آب ﴿کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ﴾[1]

شب مگو وقت کشـیدن بـاده از جـام طـهور[2]

مــی‌رود تــا ســاحل دریــای شــیرین بـقا

کشــتی درمـاندگان طـبع ازیـن دریـای شـور

همچو عیسی می‌توان رفتن در این شب تا فلک

همچو موسی می‌توان دیدن در این شب نور طور

تا به کی در خواب غفلت، خیز از جـا مـردوار

نِه قدم بر نفس و جا کُن در صف اهل حـضور

نــاصر سـیّدصفت، رو کـن زمـانی سـوی دل

ره بــجو شــاید نگــردد راهِ نـزدیك تـو دور

۱ـ اقتباسی است از آیهٔ ۱۸ سوره مبارکهٔ واقعه: ﴿بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِّـن مَّعِينٍ﴾ «با کوزه‌ها و مشربه‌ها و جام‌های پر از شراب ناب».

۲ـ اشاره به آیهٔ ۲۱ سورهٔ مبارکهٔ انسان: ﴿... وَ سَقَاهُمْ رَبُّـهُمْ شَـرَابًـا طَـهُورًا﴾ «و خدایشان شرابی پاک و گوارا بنوشاند».

(۳۱)

مـــــی‌گشاید یـــار امشب گـوشهٔ ابـرو بـه نـاز
ســـوی ایـن مـحراب آریـد ای نـمازآران نـماز

از حـریم قـدس مـی‌آید بـه هـامون بـهر صـید
بـاز شـاه و مـی‌فرستد سـوی صـحرا شـاهباز

سینه پـیش آریـد یـاران تـا خـورد تـیغش بـه جـان
چشـم بگشـائید تـا افـتد بـه چشم آن تـیر نـاز

ای خوشا آن شب که با سـوزش بـرم شب را بـه روز
وای بـر روزی کـه بـی دردش رسـم تـا شـام، بـاز

مـرده بـاد آن دل کـه مـی‌خواهـد ز پـیکانش گـریز
کـور بـاد آن چشـم کـو جـوید ز تـیرش احـتراز

گر خورد تیرش به قـلبی مـی‌شود آن قـلب، خـوش
ور رسد تـیرش بـه چشـمی مـی‌شود آن چشم، بـاز

کـم گـریز ای خـوك مُـدْبِر کـان شـه دنـیا و دیـن
صـید آهـوی خـتن خـواهـد نـمی‌خواهـد گـراز

بـر سـر هـر کس نشست آن شـاهباز خـوش نشـان
گو برآور سـر بـه وَجْـد، اکـنون کـه گشـتی سـرفراز

کـردم امشب ایـن سـخن از نـاصر سـیّد سؤال
کـــی سـخن‌آرای و مـعنی‌سنج و ای دانـای راز

دانی این شهباز شاهی در کجا آید فرود؟
گفت: آری می‌نشیند در بیابان حجاز
گفتم آوخ بُعد منزل را چه تدبیر است؟ گفت:
هست در دل راه نزدیکی به آن اقلیم باز

(۳۲)

تا تو بهر این و آن از بهر این و آن بسوز
یا به فکر آب و نان در فکر آب و نان بسوز
ای اسیر خانمان این خانمان‌ها آتش است
یا بسوز از خانمان یا آنکه خانمان بسوز
عقل پروانه است، جان چون شمع، دانش پر و بال
پرِ دانش در فروغِ نورِ شمعِ جان بسوز
بال و پر، پروانه را محروم کرد از بال نور
گر تو بال نور خواهی بال و پر، آسان بسوز
کوره‌ای از عشق جانان در درون دل بساز
آتش «لا» بر فروز و عالم امکان بسوز
دمبدم از نفحهٔ ذکر دمادم دم بدم
پس به یك دم هر دو عالم زین دم سوزان بسوز

زر هستی را بنه در بوته نفی و بتاب
وندر آن، جز هستی حق هر چه بینی آن بسوز
آن چنانکه ناصر سیّد به نار عشق سوخت
گر نمی‌سوزی برو در آتش خذلان بسوز

(۳۳)

نعره‌های عشق مجنون رفت تا بنگاه عشق
لیلی این سوتر زند امشب دگر خرگاه عشق
عاشق دیوانه، جان بر دست دارد انتظار
رو نما آورده تا ابرو نماید شاه عشق
گریه‌های شوق مجنون، کرد آخر کار خویش
زانکه امشب برقع از رخ می‌گشاید ماه عشق
تا به مقصد صد هزاران سال باشد راه عقل
یك قدم بر نفس نِه، طی کن ره کوتاه عشق
با چراغ عقل، راه عشق نتوان یافتن
تا نسوزد شمعِ جان روشن نگردد راه عشق
سوخت جان ناصر سیّد ز نار «لااله»
تا دمید از مشرق دل نور «الاالله» عشق

(۳۴)

[سرودهٔ شب بیست و یکم ماه رمضان]

حسن مطلق بین کـه امشب مـی‌شود جـویای عشـق
وین طلاطم بین کـه افـتاده است بـر دریـای عشـق
گرمی حسن است کـز شـمس حـقیقت تـافته است
کین چنین افکنده جـوشش در خُـم صـهبای عشـق
پـرتو رخسـار سـاقی تـافت بـر مـینای مـی
کین چنین شد صاف و روشن باده در مـینای عشـق
نـیست در بـازار مـعنی نـزد مـعشوق ازل
گـوهری ارزنـده‌تر از لؤلؤ لالای عشـق
عشـق بگـزین ای بـلند اخـتر کـه فـرِّ عشـق بـرد
بـا پـر هـمت مـحمد را بـه ﴿اَوْ اَدْنٰـی﴾[1] عشـق
خـانمان و خـاندان و جسـم و جـان را بـاختند
پـاك بـازان طـریقت بـر سـر سـودای عشـق

۱ـ در نسخه چنین است و باید: به «او ادنی»ی عشق بـاشد. اقـتباسی است از آیات ملاقات حضرت موسی با پروردگار که از جمله در سورهٔ قصص آیه ۳۰ـ ۳۱ آمده است: ﴿... یٰا مُوسیٰ اِنّـِی اَنـَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ... وَ لٰاتَـخَفْ اِنَّكَ مِـنَ الْآمِنِینَ﴾ «ای موسی منم خدایی که پروردگار جهانیان است... و مترس که تو در امان هستی».

﴿لا تَـخَفْ اِنّـي اَنَا الله﴾[1] نشنود موسای جان

خلع نعلین تعلّق[2] گر نکرد از پای عشق

راستی چون ناصر سیّد نکرده هیچ کس

شرح اسرار محبّت، حل مشگل‌های عشق

(۳۵)

دیگر امشب تا به گردون می‌رود فریاد دل

گوئی امشب دل ز دلبر می‌ستاند داد دل

می‌زند بر کوه هستی تیشه را دل سخت تر

ترسم امشب تیشه را بر سر زند فرهاد دل

«لا» و «الّا» را مکرر می‌کند دل با نشاط

داده درس دیگری امشب به دل استاد دل

آن چنان کز تیشهٔ دل می‌جهد امشب شرار

آخر این برق تجلّی بر کند بنیاد دل

۱ـ اشاره به آیهٔ ۱۲ سورهٔ مبارکهٔ طه: ﴿إِنِّيٓ أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ «من پروردگار توام، نعلین از خود دور افکن که اکنون در وادی مقدس قدم نهاده‌ای».

۲ـ برداشتی از آیهٔ ۱۲ سورهٔ مبارکهٔ طه است که فرماید: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾.

قــصد قــاف قــرب دارد دل ز بـال آراسـتن
آفـرین بـر هـمت دل، بَـه بـه اسـتعداد دل

هستی خـود گـر بـبازد مـی‌برد کُـنج[1] وصـال
زانکه خـوش‌تر دست بـازی مـی‌کند نـرّاد دل

لیك از اول، گر دهد دل، نفس دون را پـرورش
می‌شود این نـفس سـرکش عـاقبت جـلّاد دل

ور بـه دست نـاصر سـیّد سپارد دل کسـی
نـرم مـی‌سازد بـه افسـون سختی فـولاد دل

(۳۶)

هــله ای عــاشقان کــنید قــیام
امشب از دوست مــی‌رسد پــیغام

نــامهٔ ســر بــه مُــهرِ یـار رسـید
کــه زمشکش نــهاده است خــتام

یـا رب ایـن نـامه چـون شـود مـفتوح
هست عــنوان او بــه نــام کــدام

۱ـ در نسخه چنین است و ظاهراً گَنج وصال صحیح باشد. اگرچه کُنج وصال نیز قابل توجیه است.

از چـــه دل داده، یــاد کــرده بــه خــیر؟
بـــه چـــه شــوریده‌ای رســانده ســلام؟

بگشـــــایـد نـــــامه‌ای آســــان‌تر
کـــــــه نـــــمانده است در دلم آرام

قـــاصد ایـــن نـامه چـون بـرون آورد
جـــان نـــثارش کـــنید بـــر اقـــدام

نـــی کــه یك جـان کـم است بـهر نـثار
از کـــــه یـــاران کـــنیم جـــان‌ها وام

مگـــــــر آیــــــد ز ره فـــرشتهٔ روح
تـــا کـند جـان بـه جـان نـثار اکـرام

گـــــوئی ایـــن نـــامه دعـــوتی دارد
عـــــاشقان را بـــرای جـــلوهٔ عـــام

لیك بـــــعضی نـــــظر کـــنند از دور
دگـــــــران را مـــــقام قـــرب مـــقام

گـــر شـــبی بـــر رخش فـــتد نـظرم
بـــــهتر است از هـــزار مـــاه تـــمام

بـــهر خـــاصان در ایـــن حـدیقهٔ انس
راح روح است و رَوْحِ شــــــربِ مــــدام

یـــا رب آن کـــن کـــه نـــاصر سـید
انـــدر ایـــن جـــمله بـــاشد او را نـــام

(۳۷)

[سرودهٔ شب بیست و سوم ماه رمضان]

بسکـــه امشب یـــاد روی آن بت رعـــنا کـنم
دل چـو کـوه طـور سازم صـدر را سینا کنم
هر چه غـیر از مـهر رویش، افکـنم در پشت سـر
هر چـه غـیر از یـاد رویش، جـمله زیـر پـا کـنم
نـام جـعد پـر خـمش چـندان بـیارم بـر زبـان
کـه زمـین تـا آسـمان پـر عـنبر سارا کـنم
خاك پای پیك و صـلش را کشم امشب بـه چشـم
تـا از ایـن کـحل‌الجـواهـر چشـم را بـینا کـنم
وز دو چشـم اشك بـار از بـهر تـقدیم رهش
جـیب و دامـان، مـال مـال از لؤلؤ لالا کـنم
مـصقل «لا» را بـه قـوّت آن قـدر بـر دل زنـم
تـا کـه دل را مسـتعّد جـلوهٔ «الّا» کـنم
طـور قـلبم چـون شـود از نـور «الا» مـنصدع
بـی خـود از ﴿انّـا﴾ شـوم تـاویل ﴿انـزلنا﴾ کـنم

پـــرده از رخســـارهٔ مـــعشوق جـان یك سـو کـنم

عــقده از پــیچ و خــم گــیسوی جـانان وا کـنم

نـــاصر ســـیّد صـــفت رمـــز نـــهان عشـــق را

بـــا بـــیان طـــرفه بـــهر دوســـتان انشـــا کـــنم

(۳۸)

[سرودهٔ شب بیست و یکم ماه رمضان ۱۳۴۸]

امشب آمـــد بـــر زمـین روح‌القـدس از آسـمان

از بـــرای آنکـــه بـــیند جـــلوهٔ مـــعشوق جـان

در فـــلك نـبود چـو دل، آیـینه سر تـا پـا نـما

تـــا مگـــر ســـرّ حـــقیقت روی بـــنماید در آن

دل چـــه بـاشد؟ جـام جـم، آیـینهٔ اسـرار غـیب

کـــاندر او صـــورت پـذیرد نـقش پـیدا و نـهان

مـــی‌شود روی زمـین از چشـم سـوزن تـنگ‌تر

بسکـــه هـر سـو ازدحـام آرنـد خـیل قـدسیان

مـی‌پرد مـرغ گـمان امشب بـه یك پـر تـا یـقین

می‌خورد تیر دعـا امشب بـه یك سـر بـر نشـان

ساعتی بنشین به زانو تا کـی ایـن سکـر غـرور؟

لحظه‌ای بر خیز بر پا تا کی ایَـن خـواب گـران؟

موسم کار است ای بیکار دستی زن به کار

لیلةالقدر است ای بی‌قدر قدر خود بدان

قطره‌ای بر رخ بیفشان چند بی سوز و گذار؟

نعره‌ای از دل برآور چند بی آه و فغان؟

پیك یار آمد بیا ای عاشق شوریده دل

گل ببار آمد بیا ای بلبل شیرین زبان

گر همی گوئی سخن چون ناصر سیّد بگوی

ور همی خوانی سخن از ناصر سیّد بخوان

(۳۹)

[سرودهٔ شب قدر رمضان ۱۳۵۴]

می‌کشم یك آه امشب زین دل تنگ حزین

می‌کشانم از فلك روحانیان را بر زمین

می‌زنم یك بار از غم چشمِ خون‌پالا به هم

تا که گردد غرق دریا کشتی چرخ برین

خون ببارد چشم اگر بیند به غیر از روی دوست

پاره گردد دل اگر جز یاد او سازد گزین

بـــلبل بـــاغ شـــهودم[1] بســـته انـــدر آب و گـــل

مـــاهی بـــحر وجـــودم خســـته انـدر مـاء و طـین

پـــر و بـــالی مـــی‌زنم شـــاید بـــرآیـــم تـــا چـــمن

اضـــطرابـــی مـــی‌کنم شـــاید در آیـم زیـن چـمین

سعی من دانـی چـه بـاشد نـقش بـی مـعنی بـر آب

جـــهد مـن حـاصل چـه دارد داغ بـاطل بـر جـبین

جـز مگـر بـهر نـجات مـن از ایـن گِـلچال سـخت

از ســـر رحـــمت در آیـــد دست غـــیب از آسـتین

مـــی‌رسد از غـــیب امشب خـــدمت سلطان عـصر

هـــمره خـــیل مـــلایک حـــضرت روح‌الامـــین

هـــمچنان کـــاورد بـــهر جـــد پـــاکش مـــصطفی

تـــــحفهٔ تـــــنزیل را از نـــــزد رب‌العـــــالمین

صـــورت تأویـــل را بـــا ســـر گـذشت حـال خـلق

مـــــی‌رساند خـــــدمت فـــــرزند خـــیرالمـــرسلین

۱ـ شهود در لغت به معنی مشاهده و دیدن و گواه است و در اصطلاح اهل معرفت رؤیت حق بحق است و مشاهدات اولیای الهی و سالکان الی الله متفاوت است برخی مشاهده صور برزخی و برخی مشاهدهٔ اسماء و صفات و برخی مشاهدات ذاتی است.

مـی‌شوم چـون نـاصر سیّد بـه آن شـه ملتجی
تـا شـوم ایـمن بـه یـمن آن شـه دنـیا و دیـن

(۴۰)

دیگـر امشب بـر سـرم گـل کـرده از سـودا جـنون[1]
هـر دمـم حـال دگـر، آری جـنون دارد فـنون
گـاه مـی‌کوبم بـه شـادی پـای عشرت بـر زمـین
گـاه مـی‌ریزم بـه زاری اشك خـونین از جـفون
هـر زمـان مـی‌آیدم اشکـال غـیبی در نـظر
رنگ رنگ و گـونه گـون ﴿یـا لیت قـومی یـعلمون﴾[2]
خود به خود گویم که گر ایـن حـالت از دیـوانگـی است
بـاشد ایـن دیـوانگـی از عـقل در قـیمت فـزون
طـوطی جـان در قـفس گـاهی بـه بـالا گـه بـه زیـر
مـی‌پرد «هـوهو» کـنان وَ النّـاسُ حَـوْلي غـافِلُونَ

۱ـ در اصطلاح اهل معرفت جنون آن باشد که مرد در عین آگاهی از خود بـی خود باشد و نیز گفته‌اند: جنون در مستی نهایت است و در درویشی بدایت.
۲ـ اشاره به سخن حبیب نجّار است که در قرآن آمده است. در سورهٔ مبارکهٔ یس آیهٔ ۲۶ ـ ۲۷ می‌فرماید: ﴿قِيلَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ قالَ يا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَلِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ «گفته شود: داخل بهشت شو، گوید: ای کاش قوم من از این نعمت بزرگ آگاه بودند (۲۶) به آنچه خدایم بر من بخشید و مـرا از گرامیان قرار داد (۲۷)».

گـــاه بـــهرم مـــی‌کند ز ﴿إِنّـــا﴾ و ﴿أَنْــزَلْناه﴾ شـــرح
وز جـــنون خـــواهـــد کـــند تـــوضیح بـــطنی از بـطون

گـــوید آن روزی کـــه بُـــد ایـــام در آن روز شب
وآن شـبی بُـد تـار و روشـن تـو نـمی‌دانـی کـه چـون

بُـــد کـــتاب‌الله یکســـر جـــمع در حـــرف الف
و آن الف هـــم بـــود نـــا پـــیدا و مســـتور از عـــیون

هـــمزه ظـــاهر گشت و شـــد بـــهر الف نـــایب مَـناب
هـــمچنین قـــائم مـــقام او است در کـــل قـــرون

نـــقطه آمـــد در تـــنزل وز پـــی قـــوس نـــزول
رســـم قـــوسی کـــرد و نـــام قـــوس او گـــردید نـــون

هـــمزه شـــد مکســـور و آنگـــه ســـوی نـون آورد رو
چـون قـلم در جـنبش و نـون چـون دواتـی در سکـون

نـــون ســـاکـــن شـــد مشـدد تـا گشـاید سر بـه فـتح
تـــا بـــه فـــتح ســـر دهـــد مـــدّ مـــداد از دل بـــرون

فـــتحه چـــون اشـــباع شـــد ز اشباع ظـاهر شـد الف
بـــرد نـــون را فـــتحه بـــالا تـــا الف شـــد رهـــنمون

بـــا الف چـــون مـتصل شـد، نـون بـه اوج خـود رسـید
لفـظ انّـــا تـــا بـــه ایـــن جـــا آمـــد از ایـــن‌ها بـرون

چـون بـه نـزد عـاقلان، درس جـنون گـفتن خـطا است
نـــاصر ســـیّد ســـخن کـــوتاه مـــی‌سازد کـــنون

(۴۱)

مــــدت تـــنگ دلیـــهات ســر آمــد غــنچه
مـــژدهٔ فـــتح ز بـــاد ســـحر آمـــدغنچه
بگشــا لب بــه تـبسّم بــه شکــر خـنده بـخند
نـــوبت حـــاصل خـــون جگــر آمــد غــنچه
اربـــعینی[1] بــه ریـاضت بــه ســر زانــوی غـم
بـــنهادی ســـر و وقت اثـــر آمـــد غـــنچه
دم فـــرو بســته و پـیوسته بـه خـود پـیچیدی
ایــن گشــایش ســحرت بــی خــبر آمـد غـنچه
آب و گــل بـودی و شــاخ شــجر طـور شـدی
گــل شــدی افســر نـورت بـه سر آمـد غـنچه
عـــندلیبانه بـــه پـیرامــن تــو طـوف کـنان
نـغمه زن دور تــو بــا پــای ســر آمــد غــنچه

۱ـ در اصطلاح اهل معرفت آن است که انسان چهل روز به امر استاد و بر اساس دستورات وی آداب و اوراد و دستورات مخصوصی را انجام داده و تلاش کند در چهل روز از امور غیر ضروری بپرهیزد و در اختلاط و ارتباط با مردم به اندازهٔ ضرورت اکتفا کند و با عبادت‌ها و ترک لذایذ دنیوی به ریاضت و تربیت نفس مشغول شود. اربعین گرفتن و تأثیر آن در تکمیل و ظهور استعدادهای انسان در روایات اسلامی تأیید شده و اهل معرفت به آن توجه ویژه و بر آن اهتمام فراوان دارند.

تـــافته بـــر تـــو مگـــر پـــرتو لعـــل لب یـــار
که تـرا ز آن هـمه لطـفی دگـر آمـد غـنچه
جـــلوه‌گـــاه نـــظر نـــاصر سـیّد شـده‌ای
نـــاظر حســن تــو بــا چشــم‌تر آمـد غـنچه

(۴۲)

پـیك جـانان مـی‌رسد ای همدم از بـهر خـدای
دست من گیر ای سرت گردم که بـرخیزم بـه پـای
بـر سـر مـجنون بـه پـرسش مـی‌نهد لیلا قـدم
وای اگر در خـواب بـاشد چشم مـجنون وای وای
مـی‌رسد شـیرین و بـاید بـیستون را کـوه کـن
بـر کـند بـا تـیشهٔ مژگان بـه یك سـاعت ز جـای
عشـــق ســـازد آری آری نـاتوانـان را قـوی
عشـــق بـاشد آری آری گـمرهان را رهـنمای
عشـــق آری مـــی‌کند فـولاد را مـانند مـوم
عشـــق آری مـی‌دهد گـنجشك را فـرّ هـمای
عشـــق آری مـی‌کِشد لاهـوتیان را تـا زمـین
عشـــق آری مـــی‌برد نـاسوتیان‌را تـا خـدای
مـعجزات عشـق را چـون نـاصر سـیّد کسـی
کـی تـوانـد شـرح دادن نکـته‌های جـانفزای

(۴۳)

﴿بسم الله الرّحمن الرّحیم﴾

﴿اِنّٰا اَنْزَلْنٰاهُ فِي لَيْلَةِالْقَدْرِ﴾

هر شب که به عاشق رسد از دوست پیامی
آن شب شب قدر است ندانی تو که عامی

﴿وَ مٰااَدْرٰيكَ مٰا لَيْلَةُالْقَدْرِ﴾

با رمز محبّت ز حبیبی به حبیبی
قرآن همه گلدستهٔ گل بود و سلامی

﴿لَيْلَةُالْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ﴾

بهتر ز هزاران مه عمران شب شوق است
کز یار به یاری برسد مژدهٔ کامی

﴿تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِكَةُ وَ الرُّوحُ فيهٰا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ﴾

پیکی که ز معشوق رسد روح الامین است
کرده است تنزّل ز مقامی به مقامی

﴿سَلاٰمٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾

روح است و فتوح است و سلام است و سکون است
تا صبح اگر شب بر آن ماه تمامی

از شاخ محبت به جز از ناصر سیّد
کس میوه نچیده است مگر نارس و خامی

منابع تحقیق

*قرآن کریم

۱ ـ آثار الصادقین، شیخ صادق احسان‌بخش، ج ۱۱، چاپ صادقین، رشت، ۱۳۷۶.

۲ ـ آثار ملی اصفهان، ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، ۱۳۵۲، تهران، انجمن آثار ملی.

۳ ـ آداب الصلوة، حضرت امام خمینی ۱، مرکز نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲.

۴ ـ اسرارالحکم، حاج ملّا هادی سبزواری، مقدمه و حواشی حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۶۲.

۵ ـ اصول کافی، شیخ کلینی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، با تعلیقات دانشمندان شیعه در ۲ جلد.

۶ ـ الغدیر، علّامهٔ امینی، ج ۷، چاپ دار الکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳.

۷ ـ بحارالأنوار، علّامه مجلسی، تحقیق گروهی از محققان، چاپ دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۸ ـ برهان قاطع، محمّد حسین بن خلف تبریزی، به اهتمام دکتر محمّد معین، امیرکبیر، ۱۳۷۶.

۹ ـ تاریخ حکما و عرفای متأخّر بر صدر المتألهین، منوچهر صدوقی «سُها»، ص ۸۲.

۱۰ ـ تذکرهٔ شعرای معاصر اصفهان، سیّد مصلح‌الدین مهدوی،

۱۱ – تذکرة القبور، علامه گزی با حواشی آیت‌الله مرعشی نجفی.

۱۲ ـ حکایت پارسایی، محمّد جواد نورمحمدی، کانون پژوهش، اصفهان، اوّل، ۱۳۸.

۱۳ ـ دانشمندان و بزرگان اصفهان، سیّد مصلح‌الدین مهدوی، تصحیح واضافات رحیم قاسمی، محمّدرضا نیلفروشان، نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

۱۴ ـ دیوان اشعار آیت‌الله سیّد ناصرالدین حجت نجف‌آبادی، چاپ سربی سال ۱۳۳۵ ش، اصفهان چاپخانهٔ خدایی، به اهتمام حجة الاسلام سیّد حسن حجتی.

۱۵ ـ رجال اصفهان، حواشی بر تذکرة القبور علامه گزی، سیّد مصلح‌الدین مهدوی.

۱۶ ـ رجال و مشاهیر اصفهان (الاصفهان)، سیّد علی جناب، تصحیح رضوان پورعصار، نشر سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.

۱۷ ـ رسائل شهید ثانی، ج ۲، تحقیق رضا مختاری، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیه قم، اوّل، ۱۳۸۰ ق.

۱۸ ـ روح مجرد، آیت الله سیّد محمّد حسین حسینی تهرانی، چاپ حکمت، چهارم، تهران.

۱۹ ـ «ستاره‌ای از شرق» شرح احوال و وقایع عصر علّامه سیّد محمّدباقر درچه‌ای، سیّدتقی موسوی درچه‌ای، چاپ اول، ۱۳۸۳، مؤسسهٔ اطلاعات، تهران.

۲۰ ـ شرح اصول کافی، ملّا صالح مازندرانی، با تصحیح و تعلیق علّامه شعرانی، ج ۴.

۲۱ ـ فرهنگ بزرگ سخن، دکتر حسن انوری، ج ۵، (دورهٔ ۸ جلدی)، تهران، دوم، ۱۳۸۲، انتشارات سخن.

۲۲ ـ فرهنگ عمید، حسن عمید، امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۲۳ ـ فرهنگ لاروس، دکتر خلیل جُرّ، ترجمهٔ سید حمید طبیبیان، امیرکبیر، ۱۳۷۰، تهران.

۲۴ ـ فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سید جعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، اول، ۱۳۶۲.

۲۵ ـ قصه‌های خواندنی از چهره‌ای ماندنی، سیّد تقی موسوی درچه‌ای، چاپ مؤسسهٔ اطلاعات، تهران.

۲۶ ـ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله حججی، نگارش ابوالفضل حافظیان، نشر مجمع ذخایر اسلامی، اول، ۱۳۸۶، قم.

۲۷ ـ فرهنگ معین (۱ ـ ۶)، دکتر محمد معین، انتشارات امیر کبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵.

۲۸ ـ رسالهٔ نور علی نور، علامه حسن‌زادهٔ آملی، چاپ شده در ابتدای مفتاح الفلاح، نشر حکمت، اول، ۱۳۶۶.

۲۹ ـ پرتو عرفان (۱ ـ ۲)، شرح اصطلاحات عرفانی کلیات شمس، دکتر عباس کی منش، انتشارات سعدی، اول، ۱۳۶۶.

۳۰ ـ رسالهٔ اصطلاحات فخرالدین عراقی، چاپ شده در ضمیمهٔ دیوان عراقی، به تصحیح سعید نفیسی، انتشارات سنایی.

۳۱ ـ ده رسالهٔ فیض کاشانی، تحقیق مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام، اصفهان، به اهتمام رسول جعفریان، اول، ۱۳۷۱، اصفهان.